الله يجتبي إليه من يشاء ويهدي إليه من ينيب
مفیدہ ان حصونا صیرفیان منتبہان و منتبہان یعنی حل دقائق میزان مسمّی بہ
تبیان
از اہتمام احقر الانام محمد عبد الاحد عفا عنہ الصمد بماہ رمضان المبارک سنہ ۱۳۱۵ ہجری صلی اللہ علیہ وسلم
در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الله محمود و محمد حامد فهو الحامد المحمود صلی الله علیه و علی آله الرب الودود المعبود و بعد حمد و صلوٰة معترف بنادانی از حلیهٔ
کمال عاری محمد **عبد الحی** اللکهنوی الانصاری ابن مولانا **محمد عبد الحلیم** ادامه الله الکریم بخدمت اصحاب دانش
و ارباب بینش التماس میدارد که هرگاه از حفظ کلام مجید بفضل رب حمید باوائل سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج
هجری فارغ گردیدم بدرس کتب درسیه موافق طریقهٔ سنیه نظامیه بخدمت جناب والد دام ظله شاغل شدم بضمن تحصیل
علم صرف که میزان علوم ست فوائد که در حقیقت فرائد اند از زبان درفشان حضرت قبله دام ظله شنیده خواستم که
این فوائد را بسلک تحریر منسلک گردانم چندی برین برآمد که مقصود از قوة بفعل بر نه آمد حالا که از کتب صرفیه بعونه تعالی
فارغ شده مشغول بدرس کتب نحویه هستم اراده الهی قرین گردید که مکنون خاطر به بروز رسید شرحی بر میزان الصرف
حاوی برخی از همان فوائد و دیگر زوائد که از کتب قوم استنباط کرده ام تحریر کرده نامش **تبیان فی شرح
المیزان** نهادم و از اعیان بنی نوع انسان اگر نفعی یابند امید دعاست و اگر بر خطای فقیر که لازم بشریت
است مطلع شوند رجای آنست که مظهر صفت ستاری شوند والله الموفق والمعین وبه نستعین **مقدمه** پیش از
شروع علم صرف اینقدر دانستن ضرورست که علم صرف علمیست بقواعد که شناخته شود بآنها احوال ابنیه کلم ای
اموریکه بناهای کلم را عارض میشوند سوای اعراب و بنا مثل تخفیف همزه و اعلال و ابدال و حذف و غیره
و مراد از ابنیه کلم الفاظ موضوعه اند باعتبار حروف و حرکات و سکنات و موضوع این علم یعنی چیزی که از عوارض
ذاتیه او درین علم بحث کرده میشود ابنیه کلم ست بحیثیة عروض احوال مذکوره نه مطلقا و آنچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع
این علم ابنیه نیست بلکه احوال ابنیه که عارض شود ابنیه را بحسب اغراض انتهی عجیب ست زیرا چه برین تقدیر

لازم می آید که از احوال ابنیه بحث کرده شود و از لبس فلبس و غرض ازین علم صیانت ذهن مبتدیست
از خطای لفظی در کلمات عرب نه از جهت اعراب و بناء بلکه از راه اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب
این مقام نیست و هرگاه که دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول خود

بسم الله الرحمن الرحیم ای شروع میکنم یا شروع کردن من تصنیف کتاب را با استعانت نام الله و این
الله که رحمن ست ای رحمت کننده بر مومن و کافر در دنیا برزق و صحت و غیره و رحیم ست ای رحمت کننده بر
مسلمانان در آخرت **سوال** بسم الله الرحمن الرحیم چیست **جواب** آیتی ست از قرآن مجید که نازل شده
است برای فصل میان سور **سوال** مصنف آغاز کتاب خود به بسم الله الرحمن الرحیم چرا کرد **جواب** برای
متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه و علی آله وسلم کُلُّ اَمرٍ ذِی بَالٍ لَا یُبدَءُ فِیهِ بِاسمِ اللهِ فَهُوَ اَبتَر
یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا کرده نشود در آن بنام خدا پس آن امر ابتر ای دم بریده و ناتمام است
سوال بسم الله هم امر ذی بال ست پس لازم آمد که بسم الله را شروع سازم ثم و ثم و این تسلسل محال ست
جواب از حدیث نبوی بسم الله مستثنی است بدلالة العقل **سوال** اصل بسم چیست **جواب** اصلش باسم بود همزه
وصل را بجهت کثرة استعمال از کتابت هم حذف کردند بسم شد و حرف بارا برای دلالت بر الف محذوفه
مطول و دراز می نویسند **سوال** در آیه بسم الله مجریها و مرسها همزه وصل را چرا حذف کردند **جواب** راکبان
کشتی این کلمه را می گویند پس کثرت استعمال متحقق شد **سوال** در آیه اِنَّهُ مِن سُلَیمَانَ وَاِنَّهُ بِسمِ اللهِ
الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ چرا همزه وصل را حذف کردند **جواب** این مشابه همان بسم الله است که کثیر الاستعمال است
سوال در اقرأ باسم ربک چرا الف را در کتابت حذف نکردند. **جواب** بسبب قلت استعمال آن **سوال**
حرف با از مبنیات ست و اصل در بنا سکون است و در حروفیکه بنای آنها بر حرف واحد ست سکون متعذر ست
زیرا چه ابتدا بالساکن ممتنع است پس لابد حرکت داده شود و منجمله حرکات فتحه اخت سکون است در خفت پس
مناسب بود که با مفتوح میشد مکسور چرا گردید **جواب** اصل سکون ست و سکون عدم حرکت ست و کسره
هم عدیم الوجود است در فعل و اسم غیر منصرف پس بدین مناسبت بارا کسره دادند **سوال** اصل لفظ الله
چیست **جواب** اصلش اله است بر وزن فعال بمعنی معبود همزه را مع حرکت حذف کردند بخلاف قیاس
و عوض همزه الف و لام در آوردند و لام را در لام ادغام کردند الله شد و بعد ادغام علم ذات او تعالی گردید و اگر کلمه یا برای
ندا داخل کرده شود یا الله بالقطع گفته شود زیرا چه الف و لام درین هنگام محض عوض همزه است و تعریف ندائی غنی کرد از تعریف

ابتدا — اشاره است بانکه لفظ ابتدا متعلق بای بسم الله محذوف است ۱۲ منه

ابتر — اشاره است بانکه لفظ ابتدا محذوف است ۱۲ منه رحمه الله تعالی

همزه — نظر بهمان وقت ۱۲

همزه — اطلاق الف بر همزه آمده است ۱۲

الف ولام ودر حال غیر ندا چون معنی تعریف بالکلیه مرتفع نشدند لهذا بوصل خوانده شود چون بالله و بعضی بر ان اند که اصلش لاه
است که مصدر ست بمعنی احتجاب و ارتفاع و اطلاقش بر باری تعالی باعتبار اخذ او بمعنی اسم فاعل است اسمی مرتفع و محتجب از
ادراک بصائر لیس پس الف ولام آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نزد بعضی اصلش لاها ست و این لفظ سریانی است
چون معرب کردند الف اخیر را حذف نمودند لاه شد پس الف ولام آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نزد بعضی بلا لحاظ
اصل لفظ الله موضوع است برای ذات واحده شخصیه که مستجمع جمیع صفات است **سوال** مصنف بجای بسم الله بالله چرا
نگفت **جواب اول** برای موافقت مصحف مجید **جواب دوم** لفظ بالله متعارف در قسم است و اینجا مقصود تیمّن
است نه یمین پس برای فرق میان یمین و تیمّن بسم الله گفت و بالله نگفت **سوال** رحمن و رحیم کدام لفظ است
جواب رحمن صفت مشبه است بر وزن فعلان و رحیم اسم فاعل است مبنی برای مبالغه نزد سیبویه و زجاج و بعضی هر دو را
صفت مشبه و بعضی هر دو را برای مبالغه نوشته اند **سوال** رحمن و رحیم از کدام چیز مشتق اند **جواب** از رحم **سوال** رحم متعدی است
و صفت مشبه از لازم مشتق میشود **جواب** فعل متعدی را گاهی لازم میکنند و نقل میکنند بسوی فعُل بضم العین پس صفت
مشبه از و مشتق میکنند **سوال** لفظ الله را بر رحمن و رحیم چرا مقدم کردند **جواب** زیرا چه لفظ الله علم ذات است
و رحمن و رحیم اسم صفات و علم ذات مقدم ست بر اسم صفات **سوال** رحمن را بر رحیم چرا مقدم کردند **جواب اول**
زیرا چه رحمن عام ست و رحیم خاص چنانچه سابق از معنی بسم الله دریافت گردید و عام مقدم ست بر خاص **سوال** بعد ذکر عام
خاص را چرا ذکر کرد **جواب** تا دلالت کند بر فضیلت مؤمنان **جواب دوم** رحمن بمنزله علم ست که اطلاقش بغیر
او تعالی روا نیست بخلاف رحیم که اطلاقش بر غیر او تعالی هم واقع شده است چنانچه در قرآن مجید در صفت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم واقعست بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَؤُفٌ رَّحِيْمٌ و علم مقدم ست بر غیر آن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ
حمد و ثنا ثابت ست مر الله را که پرورش کننده انواع عالم ست **سوال** بعد تسمیه حمد چرا ذکر کرده **جواب** برای متابعت
کلام مجید **سوال** حمدت الله یا احمد الله چرا نگفت **جواب** برای قصد دوام و ثبات که جمله اسمیه دال ست بر آن و فعلیه
دال ست بر تجدد و حدوث **سوال** الله المحمود چرا نگفت **جواب** برعایت مقام چه مقام حمد تقاضای تقدیم حمد میکند اگرچه
بنظر ذات ذکر الله اهم است از جمیع امور **سوال** تعریف حمد چیست **جواب** ثنا کردن بزبان بر فعل اختیاری محمود نعمت باشد
یا غیر آن و این ست حمد لغوی و اما حمد اصطلاحی پس همان شکر لغوی ست یعنی فعلی که مبنی باشد بر تعظیم منعم بسبب انعام او
از زبان باشد یا جنان یا جوارح و شکر اصطلاحی عبارت ست از متوجه ساختن جمیع اعضای بسوی چیزیکه برای انجاح او مخلوق شده
اند **سوال** الف ولام چند قسم دارد **جواب** دو قسم زائده و غیر زائده و انچه غیر زائده ست دو قسم ست اول اسمی بمعنی الذی که بر اسم فاعل اسم

الله ای باعتبار معنی ۱۲ الله ای باعتبار معنی ۱۲

مفعول می آید و نزد خفش و خولش بر مضارع در نثر نیز جائز است دوم حرفی و آنچه حرفیست او را چار قسم ست یکی الف لام عهد خارجی که اشاره باشد بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در خارج و معلوم باشد میان متکلم و مخاطب دوم الف لام عهد ذهنی که اشاره باشد بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در ذهن نه در خارج سوم الف لام استغراق که اشاره باشد بجمیع افراد مدخول او چارم الف لام جنس که اشاره باشد به نفس ماهیته مدخول بی لحاظ فرد و این ست آنچه مشهور ست و تحقیق را مقام دیگر ست سوال در کلام متن ازین چار قسم لام کدام قسم ست جواب لام استغراق ای جمیع افراد حمد و لام جنس نیز مستقیم ست ای جنس حمد و لام عهد خارجی هم میتواند که اشاره خواهد شد بفردی معین از افراد حمد که آن محبوب و مرضی او تعالی است سوال معنی ثابت از کجا گرفته شد جواب لفظ ثابت متعلق لله بعد لفظ الحمد مقدر ست سوال الحمد للرحمن یا للرحیم چرا نگفت جواب تا اختصاص استحقاق او تعالی برای حمد ببعضی از صفات او متوهم نه شود سوال رب کدام لفظ ست جواب صفت مشبه است یا مصدر ست پس اطلاقش درین هنگام بر او تعالی بطرز مبالغه است سوال عالم چه معنی دارد جواب عالم بفتح لام در اصل لغت بمعنی چیزے که دانسته شود بسبب او چیز دیگر بعد ازان غلبه داده شد اطلاق او بر آنچه ماسوای ذات الهی و صفات او ست که از و دانسته میشود ذات او تعالی سوال جمع عالم بیا و نون جائز نیست زیرا چه درین چنین جمع شرط ست که مفردش از ذوی العقول باشد و در عالم غیر ذوی العقول هم داخل اند جواب جمع او بیا و نون باعتبار غلبه دادن افراد عالم که ذوی العقول اند همچون جن و انسان بر غیر ذوی العقول سوال هرگاه عالم عبارت ست از ماسوای ذات الهی و صفات او پس جمع چرا آورده اند جواب جمع آن باعتبار آنست که جنس خاص را هم عالم می نامند چنانچه عالم جن و انس و جز آن پس در حال جمعیت شمول اجناس گردید و هرگاه از قول مصنف الحمد لله وهمی پیدا شد که او تعالی فیضان خیرات دنیا و آخرت هم بکافه عالمیان خواهد کرد همچنانکه او رب العالمین ست دفع کرد آنرا مصنف بقول خود والعاقبة للمتقین لفظ حسن محذوفست ای نیکی آخرت و قیامت ثابت است برای متقین یعنی پرهیزگاران نه برای سائر عالمیان سوال متقین کدام لفظ ست جواب صیغه جمع مذکر بحث اسم فاعل که در اصل موتقیین از باب افتعال ست واو و تا بهم آمدند و او را تا کرده در تا ادغام کردند کسره بر یا دشوار داشته ساکن کردند باجتماع ساکنین یای اول حذف شد متقین گردید و چون او تعالی شانه در غایت تقدس و ما در غایت تدنس پس بفقدان مناسبت فیضان از مفیض مطلق دشوار ست لاجرم حاجت افتاد بواسطه که هم تقدس دارد و هم طبع بشریت که واسطه فیض باشد و آن ذات پاک محمدی ست پس بعد تحمید او تعالی صلوة فرستادن بر آنچنین ذات مقدسه

از اهم امور ست لهذا مصنف علیه الرحمة فرموده وَالصَّلٰوةُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ
لفظ نازلة بعد لفظ الصلوة مقدر ست ای رحمت کامله نازل باد بر رسول او تعالی که نام پاک ایشان محمد ست و بر
آل ایشان و اصحاب ایشان همگنان بدانکه صلوة در اصل لغت بمعنی دعاست و هرگاه منسوب شود بسوی
او تعالی مراد ازان رحمت و تفضل و احسان میباشد و هرگاه منسوب باشد بملائکه مراد ازان استغفار و هرگاه منسوب
باشد بمومنان مراد ازان دعا گرفته میشود و الف لفظ صلوة بدل ست از واو پس حق رسم خط آن بود که بالف
مکتوب شود نه بواو همچو دعا لکن برای تفخیم بواو می نویسند که وقت تفخیم الف مائل بسوی واو میشود و رسول
بروزن فعول بمعنی مفعول ای مرسل واو کسیکه مامور باشد بتبلیغ احکام الهی و کتابی و دینی هم او را اعطا
گردیده باشد و نبی آنکه مامور باشد بتبلیغ احکام الهی اعم ست ازانکه کتابی برو نازل شده باشد یا تابع کتاب
رسول سابق باشد و تحقیق نبی و رسول در بعضے[له] از مصنفات حضرت والد ماجد دام ظله باید جست و چون نبی ما
صلوات الله علیه صاحب کتاب بودند لهذا مصنف رحمه الله لفظ رسول را اختیار کرد و آل نزد بعضے اصلش اهل ست
بدلیل تصغیرش که اهیل ست و نزد بعضے اصلش اول ست بدلیل تصغیرش که اویل ست و استعمال اهل اعم ست
واما آل پس مخصوص ست بصاحب قدر و رتبه دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن رواست و آل کناس
گفتن درست نیست و مراد از آل یا اهل قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا عترت و اولاد او یا هر مومن متقی یا
بنو هاشم و اصحاب جمع صاحب یا صحب مخفف صاحب بمعنی یار و صحابی کسیکه صحبت داشته باشد بآن سرور صلی الله
علیه وسلم با ایمان اگرچه یکساعت باشد و بر ایمان مرده باشد و نزد بعضے صحبت شش ماه معتبر است و نزد بعضی روایت
حدیث هم شرط است و تفصیل این امور مقام وسیع میخواهد بدان امر ست از دانستن و خطابی ست عام مر هر مخاطب را
و غرض ازین خطاب هوشیار کردن اوست تا بید ارشده بداند آنچه با و گفته میشود اَسْعَدَكَ اللّٰهُ تَعَالٰی
فِی الدَّارَیْنِ ای یاری کند ترا الله تعالی در هر دو جهان و در آیراد دعا بعد بدان اشعار ست بسوی شفقت
مصنف بر متعلمان سوال بجای بدان بشنو چرا نگفت جواب بدان تعلق بدل دارد و بشنو بگوش
و فعل دل قوی میباشد از فعل گوش سوال بجای بدان بخوان چرا نگفت جواب زیرا چه مقصود علم
و درایت ست نه خواندن و قراءت سوال باور کن یا بشناس چرا نگفت جواب برای اختصار که بدان
ازین هر دو لفظ اختصر ست سوال بجای بدان اعلم چرا نگفت که مناسب ما قبل و ما بعد میشد جواب تا از
عنفوان شروع بعد حمد و نعت معلوم شود که کتاب بزبان فارسیست سوال جمله دعائیه یعنی اسعدک الخ را بلغت

[له] ای ماست پیش شرح عقائد جلالی ۱۲

عربی چرا آورد جواب زیرا چه زبان عربی پسندترین زبانهاست نزد پروردگار تعالی پس دعا درین زبان زود تر
بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسعد فعل ماضی ست بمعنی مستقبل چرا گرفته شد جواب ماضی که در محل دعا
افتد معنی مستقبل ازو گرفته میشود چه غرض از دعا تحصیل امریست بآینده سوال یُسعد که فعل مستقبل است
چرا نگفته جواب برای تفاؤل که تعبیر بماضی دلالت میکند بر آنکه اجابت دعا و اسعاد واقع گردید و قول بعضے
که در اسعد اختصار است بظاهر راست نمی آید مگر آنکه اختصار اسعد از یُسعد بنظر اصلش که یا اَسعد است مراد گرفته شود
سوال فے الدارین گفت فی الکونین چرا نگفت جواب فی الکونین عام ست دنیا و آخرت و زمین و آسمان را
و درینجا مراد خاص ست ای دنیا و آخرت که جملہ افعال متصرفه بر سه گونه است سوال افعال بفتح همزه کدام لفظ است
جواب جمع فعل ست بکسر فا سوال فعل چیست جواب فعل لفظے ست موضوع برای اینکه دلالت کند بر معنی
با اقتران به یکے از سه زمانه آینده و گذشته و حال سوال متصرفه کدام لفظ است جواب صیغه اسم فاعل است
از تصرف بمعنی برگردیدن کذا فی منتهی الارب و آنکه بعضے فرموده اند که بفتح را اسم مفعول ست از تصرف بمعنی گردانیدن
از حلی بحالی انتهی ندانم که از لغتے سندش یافته اند یا از دل خود تراشیده اند سوال افعال متصرفه در اصطلاح
گرامی گویند جواب آنکه از مصدر صیغه های ماضی و مضارع و امر و نهی بر آیند سوال مصدر چیست
جواب هر لفظیکه دلالت کند وضعاً بر معنی مستقل بدون اقتران به یکے از ازمنه ثلاثه او را اسم گویند پس اگر از چیزے
بر آورده نشده و از وصیغها بر می آیند و آخر فارسی وی دن یا تن باشد او را مصدر گویند زیرا چه او جای صدور ست
که مشتقات ازو صادر میشوند و اگر او خود بر آورده شده ست با حداث هیأتی و معنی با بقای ماده او را مشتق گویند و اگر نه
خود بر آورده شده و نه از وصیغها بر می آیند او را جامد خوانند چون رجل فی آنچه شیخ وقت رحمه الله تعالی در خلاصه فرموده
که اسم بر دو قسم ست مشتق و جامد و جامد ماسوای مشتق ست مانند مصدر و غیر آن و آنچه بعضی از فضلا در فصول
رضویه نوشته اند که اسم بر دو نوع است جامد که از چیزے بر آورده نباشد و مشتق ضد آن انتهی اصطلاحی ست جدید
مخالف اصطلاح قدیم در اصول اکبری می آرد و الجامد ما لیس مصدرا و لا مشتقا انتهی سوال اسم را اسم و فعل را
فعل چرا نام کردند جواب نزد کوفیه اسم ماخوذ ست از وِسم و وَسم بمعنی علامت ست و این نیز علامت ست
بر مسمی خود و نزد بصریین ماخوذ ست از سمو که بمعنے علو ست و اسم هم بر فعل علوی و شرافتی دارد که هم مسند و هم مسند الیه
میشود بخلاف فعل که مسند میشود و بس و فعل را فعل نام نهادند بنام اصل او که مصدر ست زیرا که او فعل فاعل ست حقیقة
سوال افعال را مقید بقید متصرفه چرا کرده جواب تا خارج شود فعلیکه چنین نباشد که ازو اینجا بحث نیست

له ای حضرت دیوان محمد [illegible] ۱۲ [illegible] علی [illegible] احمد رضا [illegible]

چون لیس و نعم سوال افعال متصرفه بر سه گونه چرا گردید جواب هرگاه معنی فعل بزمانه اقتران دارد و زمانه یا گذشته است یا
حال یا استقبال پس لاجرم فعل هم بحسب زمانه منقسم بر سه قسم خواهد گردید سوال کلام مصنف رح تقاضا میکند که هر یک از
افعال متصرفه سه قسم دارد پس لازم آمد که ماضی هم سه قسم دارد ماضی و مستقبل و حال و همچنین مستقبل و همچنین حال و این باطل است
جواب مراد جنس افعال متصرفه است و ایراد لفظ جمله برای تنبیه است برانمعنی که مقسم عام است ماضی و مستقبل و حال را سوال
ماضی را در ذکر چرا مقدم کرد جواب زیراچه زمانه اش مقدم است سوال مناسب آنست که بعد ماضی حال را ذکر کرده مستقبل را ذکر میساخت
جواب چون حال متوسط است میان ماضی و مستقبل و فهم متوسط بدون فهم طرفین دشوار است لهذا ماضی و مستقبل را اولا ذکر
کرده حال را ذکر ساخت و هرچه جز این سه چیز است متفرع است هم ازین سه یعنی ماضی و مستقبل و حال سوال مصدر و جامد
هم جز این سه چیز است حالانکه ازین سه متفرع نیست جواب مراد از قول مصنف و هرچه جز این سه چیز است الخ مشتقات اند
همچو امر و اسم فاعل و اسم مفعول وغیره بقرینه لفظ متفرع زیراچه مصدر و جامد را تفرع نیست سوال متفرع کدام لفظ است
جواب صیغه اسم فاعل است از تفرع بمعنی بیرون آمدن از چیزی کذا فی منتهی الارب و بقول بعضی متفرع بفتح را صیغه
اسم مفعول است بمعنی برآورده شده انتهی اختراع است اما ماضی فعلی را گویند که دلالت بر حدث و بزمانه گذشته تعلق دارد
ای مفهوم شود از وجود حدث در زمانه گذشته سوال کلمه لم هرگاه بر مضارع داخل شود معنی ماضی پیدا میکند چون
لم یضرب ای نزد آن بکلمه دو در زمانه گذشته پس تعریف ماضی برین مضارع صادق می آید جواب دلالتش بزمانه گذشته
بسبب عارضه دخول کلمه لم است نه باعتبار اصل وضع و مراد از تعلق بزمانه گذشته که در تعریف ماضی معتبر است تعلق وضعی است
سوال تعریف ماضی بر لیس و نعم و بئس و امثال آنها صادق نمی آید چه زمانه ماضی ازینها مفهوم نیست جواب
خالی شدن اینها از زمانه ماضی امر عارضی است و در اصل وضع مقترن بآن بودند سوال همچنین افعال را ماضی چرا نامیدند
جواب زیراچه ماضی اسم فاعل است از مضی بمعنی گذشتن و درین فعل هم زمانه گذشته ماخوذ است پس مناسبت متحقق گردید
و هرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان عزیمت را به بیان حکمش متوجه ساخت و گفت و آخر او ای لام کلمه
فعل ماضی مبنی ای بنا کرده شده باشد بر فتحه ای بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود سوال مبنی کدام لفظ است
جواب صیغه اسم مفعول و اصلش مبنوی است واو و یا در یک کلمه بهم آمدند و اول اینها ساکن بود واو را یا کرده و یا را در یا ادغام
کرده ما قبل آنرا کسره دادند مبنی شد سوال مبنی در اصطلاح کرا میگویند جواب لفظیکه آخر او بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود
و معرب ضد آن چنانچه گفته اند ع مبنی آن باشد که ماند برقرار ۞ معرب آن باشد که گردد بار بار ۞ سوال فعل ماضی مبنی چرا شد
جواب اول بسبب عدم تحقق معانی موجبه اعراب سوال معانی موجبه اعراب کدام اند جواب فاعلیه و مفعولیه و اضافت

جواب دوم بنا در فعل اصل است و در اصل حاجت استفسار علت نیست صرح به الرضی **سوال** فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا شد با آنکه اصل در بنا سکون ست **جواب** بسبب رعایت مشابهت ماضی با اسم فاعل و اسم مفعول در وقوع اینها صفت نکره چون مررت برجل قائم چنانچه گفته میشود مررت برجل قائم **سوال** مشابهت اسم چرا فعل را از اصل بنا خارج کرده **جواب** هرگاه اسم معرب ست باعتبار اصل پس مشابهت با معرب بنای ماضی را ضعیف کرد لهذا از اصل بنا خارج شد **سوال** اصل در بنا سکون چراست **جواب** زیرا چه بنا ضد اعراب ست و اصل در اعراب حرکت ست و ضد حرکت سکون پس سکون در بنا اصل شد **سوال** از جمله حرکات فتحه را چرا برای فعل ماضی خاص کردند **جواب اول** زیرا چه فتحه اخف الحرکات ست و فعل باعتبار معنی ثقیل ست که دلالت میکند بر حدث و نسبته بفاعل و نسبته بزمان پس ثقیل را خفیف داده شد تا تعادل گردد **جواب دوم** فتحه جزء الف ست که الف از دو فتحه پیدا میشود و الف همیشه ساکن میباشد پس میان سکون و فتحه مناسبت گردید **سوال** بر فتحه چرا گفت بر نصب چرا نگفت **جواب** ضمه و فتحه و کسره اعم ست حرکات مبنی و حرکات معرب را و رفع و نصب و جر القاب حرکات معرب اند و لهذا چون مستقبل معرب ست در بیان حکم او گفته و آخر او مرفوع باشد الخ چنانچه مے آید قلت حروفه او کثرت ای کم باشند حروف آن ماضی یا زائد باشند و درین قول تنبیه است بتقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی و رباعی **سوال** حد قلت حروف و کثرت حروف چیست **جواب** حد قلت حروف سه حرف است که کم ازین فعلی یافته نشد مگر بعد تعلیل و حذف چون ق و حد کثرت حروف شش حرف که زائد از شش حرف صیغه یافته نشد **سوال** در استنصران و یستنصرون و امثال آن زائد از شش حرف هستند **جواب** درین باب اعتبار زیادتی تثنیه و جمع و غیره نیست در صیغه واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف که باشند همان اعتبار دارند مگر بعارض استثنا است از بنا بر فتحه یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعروض عوارض که درین هنگام فتحه نخواهد ماند همچو فعلوا که واو جمع آوردند بمناسبت او لام کلمه را ضمه دادند و برین قیاس امثله دیگر که تفصیل آنها می آید چون فعل فعّل فعلل ای کرد آن یکمرد در زمانه گذشته و هر سه صیغه اول ثلاثی مجرد ست و صیغه رابعه رباعی مجرد ست **سوال** برای ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورد **جواب** فاء ثلاثی مجرد مفتوح میشود زیرا چه ابتدا بسکون جائز نیست و فتحه اخف حرکات ست و لامش هم مفتوح ست چنانکه گذشت و عین آن متحرک میشود تا لازم نیاید التقای ساکنین در مثل فعلت ای وقت اتصال ضمیر بارز مرفوع بسبب سکون لام و حرکت سه قسم ست فتحه کسره ضمه پس ایراد سه صیغه تنبیه ست برین معنی که ثلاثی مجرد سه قسم است مفتوح العین مکسور العین مضموم العین لیکن مفتوح العین خود مستعملست و هم موزون آن و مضموم العین و مکسور العین خود مستعمل نیستند بل موزون آن چون کرم و سمع و تقدیم مفتوح العین بنظر خفت است **سوال** برای رباعی مجرد یک بنا چرا مقرر گردید **جواب** فا کلمه متحرک خواهد بود برای تعذر ابتدا بسکون و فتحه اخف حرکات ست و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشت و فتحه لام اول برای آنست که

سکونش مستلزم التقای ساکنین ست باتصال ضمیر مرفوع بارز و فتحه اخف حرکات ست و سکون عین برای کراهت توالی اربع حرکات
در کلمه واحده و هرگاه فارغ گردید مصنف از بیان موزون بخواست که موزون را بیان کند پس گفت بطریق لف و نشر مرتب چون
ضَرَبَ بروزن فَعَلَ مفتوح العین ای زد آن یکمرد در زمانه گذشته سَمِعَ بروزن فَعِلَ بکسور العین ای شنید آن یکمرد در زمانه
گذشته کَرُمَ بروزن فَعُلَ مضموم العین ای بزرگ شد آن یکمرد در زمانه گذشته بَعْثَرَ بروزن فَعْلَلَ ای برانگیخت آن یکمرد
در زمانه گذشته **سوال** نزد صرفیان وزن چیست **جواب** برابر کردن لفظی بالفظ دیگر در حروف و حرکات و سکنات و اول
را موزون و ثانی را موزون به خوانند و آنچه در شرح محقق[۱] عصر نوشته که اول را موزون به گویند و ثانی را موزون انتهی زلّه قلم است
سوال حروف اصلی در اصطلاح چیست **جواب** حرفیکه در جمیع گردانهای کلمه بشرط عدم مانع مثل قلب و حذف یافته شود و در
موازنه برابر[۲] فا و عین و لام افتد اصلی است و زائد ضد آن چون یَنْصُرُ بروزن یَفْعُلُ نون و صاد و را اصلی ست و یا زائده است
سوال صرفیان برای امتیاز میان حرف اصلی و زائد فا و عین و لام را چرا خاص کردند **جواب** زیرا چه مخارج سه هستند
شفت[۱] و حلق[۱] و وسط و هیچ فعلی و سمی خالی از یکی از حروف سه گانه نیست و در فَعَلَ حروف هرسه مخارج واقع اند که فا شفتی
ست و عین از حلق و لام از وسط **سوال** این ترتیب خاص را چرا اختیار کردند عَلَفَ یا لَفَعَ یا لَعَفَ یا فَلَعَ را چرا معین
نکردند **جواب** زیرا چه هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل ست نیست بخلاف تراتیب دیگر که عَلَفَ[۳] معنی خاص دارد
و بواقی مهمل اند پس این عموم معنی مرجح این ترتیب گردید و برای همین ترجیح دیگر صیغها اگرچه جامع حروف هرسه مخارج باشند
ترک کرده شدند مانند قلب **سوال** کلمات عرب بر سمع موقوف اند حاجت بقرارداد حروف اصلی چیست **جواب**
احاطه جمیع الفاظ بسمع محال ست پس ضرورت قراردادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد از دست نرود **فائده** آنکه
برابر فا افتد او را فا کلمه و آنکه برابر عین افتد آنرا عین کلمه و آنکه برابر لام افتد آنرا لام کلمه گویند و در رباعی آنکه برابر
لام اول افتد او را لام اول و آنچه برابر لام دوم افتد آنرا لام دوم خوانند **سوال** در موزون به رباعی چرا لام را مکرر
کردند **جواب** زیرا چه موزون به رباعی بزیادتی حرفی پیدا خواهد شد و زیادتی حق آخر کلمه است و آخر کلمه لام است
پس لام مکرر کرده شد اما مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانه آینده تعلق دارد ای مفهوم شود از و پیدا
شدن کارے در زمانه آینده **سوال** چنین فعلی را مستقبل چرا میگویند **جواب** زیرا چه مستقبل بکسر با اسم فاعل ست
از استقبال بمعنی پیش آمدن کذا فی الصراح و درین فعل هم زمانه آینده ماخوذ ست پس مناسبت متحقق
گردید **سوال** تعریف مستقبل برامر صادق می آید پس مانع نشد **جواب** مراد از حدث اخبار حدث است
نه انشای آن و در امر انشای حدث است نه اخبار آن **سوال** تعریف مستقبل بزمانه ماضی که مدخول

[۱] ای ملا علاء الدین رحمه الله [۲] ای باستقلال نه به تبعیت چنانچه در الحاق حرف زائد تابع ماقبل خود ست ۱۲ [۳] ای خورش ستوران و دیگر بهائم ۱۲

حرف شرط باشد صادق می آید چون ان ضَربتَ ضُربتُ **جواب** دلالت ماضی بر زمانه آینده بسبب عارضه دخل
حرف شرط است نه بحسب وضع و مراد از تعلق بزمانه آینده که در تعریف مستقبل معتبر است تعلق وضعی است و هرگاه فارغ شد
مصنف از تعریف فعل مستقبل توجه کرد سوی بیان حکمش پس گفت و آخر او ای لام کلمهٔ فعل مستقبل مرفوع ای رفع
داده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایماء است بآنکه فعل مستقبل معرب است ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه
در عمل **سوال** عامل رافع فعل مستقبل کدام است **جواب** عامل معنوی ای خالی بودن او از عوامل ناصبه و جازمه و
این است قول اکثر کوفیین و نزد بعضی از بصریین الرفع او وقوعه موقع اسم فاعل است **سوال** معانی موجبه اعراب ای
فاعلیت و مفعولیت و اضافت در فعل مستقبل مفقود اند پس وجه معرب بودنش چیست **جواب** مشابهت تامه آن
باسم فاعل ای در عدد حروف و حرکات و سکنات و دخول لام تاکید بر هر دو چون اِنَّ زیداً لَیَقُومُ و اِنَّ زیداً لَقائِمٌ و
وقوع هر دو صفت نکره چون مررت برجل یضرب و مررت برجل ضارب **فائده** القاب حرکت معرب رفع و نصب
و جر است و رفع را از انجهت برفع نامیده اند که لب زیرین وقت تلفظ او مرتفع و بلند میشود و نصب را نصب از ان
گویند که وقت تلفظ او هر دو لب بر حال خود منتصب و قائم میباشند و جر را جر از ان گویند که وقت تلفظ او لب زیرین
منجر بزیر میشود و القاب حرکات مبنی ضم و فتح و کسر است و ضم را ضم نامیدند بسبب حصول او بضم هر دو لب و فتح
را فتح بسبب انفتاح دهن وقت تلفظ او و کسر را کسر بسبب انکسار لب زیرین وقت تلفظ او و ضمه و فتحه و کسره اعم
است حرکات معرب و مبنی را اگر بعارض استثناست از بودن آخر مستقبل مرفوع یعنی آخر فعل مستقبل بهمه حال
مرفوع شود مگر بسببی مثل دخول عامل جازم یا ناصب که درین هنگام رفع نخواهد ماند چون لن یضرب و لم یضرب
و علامه تفتازانی گفته که مضارع با نون ضمیر جمع مؤنث مبنی است چرا که معرب بودنش بسبب مشابهت تامه
بود که باسم فاعل میداشت و هرگاه نون ضمیر جمع مؤنث که اتصالش خاصه فعل است متصل گردید ترجیح جانب
فعلیه گردید پس باصل خود که بناء است راجع خواهد شد و مضارع با نون تاکید ثقیله و خفیفه نیز مبنی است بسبب شدت
اتصال او که بمنزله جزو کلمه گردیده است پس اگر اعراب قبل نون داخل شود لازم می آید دخول اعراب در وسط کلمه
و اگر بر نون آید لازم آید اعراب مبنی زیرا چه نون حرف است و جمله حروف بسبب فقدان معانی موجبه اعراب مبنی است

چون یَفعُلُ یَفعِلُ یَفعَلُ یُفَعلِلُ ای خواهد کرد آن یکمرد در زمانه استقبال و سه صیغه اول ثلاثی است و صیغه
رابع رباعیست **سوال** ثلاثی را سه صیغه چرا آورد **جواب** برای تنبیه بر اینکه عین مستقبل هم مکسور بود و هم مفتوح
و هم مضموم لیکن مضموم العین خود مستعمل نیست بلکه موزون او مستعمل است و مفتوح العین خود هم مستعمل است

وحال لابعد بیان موزون به بیان موزون میفرماید بترتیب موزونات ماضی چون یَضْرِبُ بروزن یفعل مکسور العین ای خواهد زد آن یکمرد در زمانهٔ آینده یَسْمَعُ بروزن یفعل مفتوح العین ای خواهد شنید آن یکمرد در زمانه آینده یَکْرُمُ بروزن یفعُل مضموم العین ای بزرگ خواهد شد آن یکمرد در زمانه آینده یُبَعْثِرُ بروزن یفعلل ای خواهد برانگیخت آن یکمرد در زمانه آینده اما حال فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانهٔ موجود تعلق دارد و صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال ست مانند یفعل ای میکند آن یکمرد در زمانه حال وقس علیه پس آخر او مرفوع است مگر بعارض همچو آخر صیغهٔ استقبال **سوال** صیغه چیست **جواب** صیغه در لغت بمعنی زر در بوته انداختن هست کذا فی بعض الشروح و نیز صیغه بمعنی اصل است گفته میشود هو من صیغة کریمة یعنی او از اصل بزرگ ست کذا فی منتهی الارب و در اصطلاح صرف عبارت ست از هیئتی که حاصل شود کلمه را بترتیب حروف مع حرکات و سکنات **سوال** و رق که امر است از وقی ترتیب حروف کجاست **جواب** باعتبار اصل او زیراچه اصلش اُوقِ ست **سوال** در اُوقِ سکنات کجا اند یک سکون ست **جواب** مراد از سکنات جنس سکون ست نه تعدد سکون **سوال** کلمه همچو برای تشبیه است و میان مشبه و مشبه به مغائرت ضرورست و اینجا صیغهٔ حال عین صیغهٔ استقبال است **جواب** اتحاد در لفظ است و تغایر در معنی و اینقدر تغایر معنوی برای تشبیه کافی ست و اگر خدشه کنی بدین تقریر که تشبیه در معنی واقع نشده است بلکه در لفظ زیراچه صیغه عبارت ست از هیئت لفظی و در لفظ اتحاد محض است پس چگونه تشبیه را آید رفعش باید کرد که البته تشبیه میان هر دو لفظ ست اما هر دو لفظ باعتبار معنی تغایر دارند و اینقدر کافیست **سوال** چرا برای حال صیغهٔ علحده و وزنے جدید موضوع نکردند **جواب** زیراچه زمانه امریست مقتضی و متجدد و نیست اورا قرار و ثبات و زمانه حال در حقیقت امریست اعتباری لهذا از پایهٔ اعتبار ساقط کرده تابع مستقبل کردند **سوال** زمانهٔ حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد انقضای خود ماضی گردید پس مناسبتی بهر دو دارد حالا کدام وجه است که صیغهٔ حال را تابع مستقبل کردند نه تابع ماضی **جواب** بسبب آنکه صفت استقبال مر زمانهٔ حال را قبل وجودش ثابت شده است و هنوز صفت مضی اورا ثابت نشده است بعد انقضای آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع مستقبل کردند و هر یکے ازین ماضی و مضارع چهارده کلمه بیرون می آیند مضارع فعلے ست که دلالت کند بر حدث باقتران بزمانهٔ حال و آینده چون یضرب ای میزند یا خواهد زد آن یکمرد در زمانهٔ حال یا استقبال پس صیغه مضارع مشترک است میان حال و استقبال چنانچه علامه تفتازانی اختیارش نموده و نزد بعضے در حال حقیقت است و در استقبال مجاز و نزد بعضے بر عکس آن **سوال** بر تقدیر اشتراک او تعریف فعل بر و صادق

نخواهد آمد پس در فعل اقتران به یکے از ازمنهٔ ثلثه معتبر ست و در مضارع دو زمانه شدند **جواب** در دو زمانه یکے هم موجود است **سوال** این فعل مضارع چرا نام نهادند **جواب** مضارع بکسر را اسم فاعل است از مضارعت بمعنی مانند شدن کذا فی الصراح و فعل مضارع مشابه است باسم فاعل چنانچه گذشت **سوال** مصنف چارده کلمه گفت چارده صیغه چرا نگفت **جواب** تا دلالت شود بمنزله صراحت بر وضع چرا که قید وضع در تعریف کلمه معتبر هست **تثنیه** مضارع را غابر هم میگویند از غبور بمعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانه آینده هم باقی ست یعنی تا وقت تکلم نگذشته است

سه ازان مر مذکر غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع

و سه ازان مر مذکر حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه ازان مر مؤنث حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع۔

سوال لفظ مر بمعنی خاص دلالت میکند برآنکه هر یک از صیغهای مذکور خصوصیت بمعنی واحد دارد حالانکه بعضے ازین صیغها مشترک اند همچو تفعل که مشترک است میان واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و فعلتما که مشترک ست میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر **جواب** لفظ مر درینجا زائد است برای حسن کلام و دو ازان مر حکایت نفس متکلم راست و در از دیاد لفظ حکایت و نفس اشعار است بآنکه باین دو صیغه متکلم بنفسه حکایت میکند و خبر میدهد از انچه در دل اوست در اول صیغه حکایت نفس متکلم وحدان بضم اول جمع واحد کذا فی الصراح مذکر و مؤنث یکسانست و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان است این چارده صیغه گردیدند و قیاس مقتضی آن بود که هیزده صیغه بعدد اقسام فاعل میشد چرا که فاعل یا غائب است یا مخاطب یا متکلم و هر یک یا مذکر یا مؤنث شش قسم شدند و هر یک ازین شش یا واحد یا تثنیه یا جمع هیزده قسم شدند و هرگاه که اول صیغهٔ حکایت نفس متکلم مشترک ست میان واحد مذکر و واحد مؤنث و دوم صیغه اش مشترک ست میان تثنیه و جمع مذکر و مؤنث پس این دو صیغه را بجای شش صیغه اش تصور باید کرد و چون از جمله شش صیغه اش دو صیغه را شمار کرده چار ساقط کرده شد پس از هیزده بعد از اسقاط چار چارده باقی ماند **سوال** فعلتما مشترک است میان تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر پس مصنف را می بایست که یکجا می آورد و سیزده صیغه قرار میداد چنانچه صاحب فصول کرده است **جواب** برای تسهیل فهم مکرر ذکر کردند و هر یکے ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است معروف که آنرا معلوم الفاعل نیز گویند و مجهول که آنرا فعل ما لم یسم فاعله نیز نامند **سوال** معروف چیست و مجهول چیست و چرا این نام نهادند **جواب** معروف فعلے ست که نسبت کرده شود بسوے فاعل حقیقی باشد چون ضرب زید یا غیر حقیقی چون تخلق و چون معروف در لغت بمعنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته شد لهذا او را معروف

نام نهادند و مجهول فعلیست که نسبت آن بفاعل نکرده شود بل بمفعول خواه جلی باشد چون خُلِقَ العالم یا خفی
چون یُخلَق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت نادانسته شده و فاعل این فعل هم ندانسته شد پس اورا مجهول
نامیدند و هر یکی ازین ای معروف و مجهول بر دو گونه است اثبات و نفی **سوال** اثبات مصدر است
بمعنی ثابت کردن و نفی مصدر ست بمعنی دور کردن پس فعل را چگونه اثبات و نفی خواهند گفت **جواب** اینجا
اثبات بمعنی مُثبَت ست و نفی بمعنی منفی **سوال** مثبت چیست و منفی چیست **جواب** مثبت فعلی ست که معنی
مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون ضرب زید ای زد زید و منفی فعلیست که معنی مصدری آن
بمنسوب الیه مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ما ضرب زید ای نزد زید **بحث اثبات**
فعل ماضی معروف فَعَلَ کرد آن یکمرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف
فَعَلَا کردند آن دو مرد آن در زمانه گذشته صیغه تثنیه مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلُوا کردند
آن همه مردان در زمانه گذشته صیغه جمع مذکر غائب بحث الخ فَعَلَتْ بتاء ساکن کرد آن یک زن در زمانه گذشته
صیغه واحد مونث غائب بحث الخ فَعَلَتَا کردند آن دو زنان در زمانه گذشته صیغه تثنیه مونث غائب بحث الخ
فَعَلْنَ بلام ساکن کردند آن همه زنان در زمانه گذشته صیغه جمع مونث غائب بحث الخ فَعَلْتَ بفتح تا کردی تو
یکمرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما دو مردان در زمانه گذشته صیغه تثنیه مذکر حاضر
بحث الخ فَعَلْتُمْ کردید شما همه مردان در زمانه گذشته صیغه جمع مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتِ بکسر تا کردی تو یکزن در
زمانه گذشته صیغه واحد مونث حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما دو زنان در زمانه گذشته صیغه تثنیه مونث حاضر بحث
الخ فَعَلْتُنَّ بتشدید نون کردید شما همه زنان در زمانه گذشته صیغه جمع مونث حاضر بحث الخ فَعَلْتُ بضم تا کردم من
یک مرد یا یکزن در زمانه گذشته صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ فَعَلْنَا کردیم ما دو مردان
یا دو زنان یا ما همه مردان یا همه زنان در زمانه گذشته صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ
سوال بحث ماضی را بر بحث مضارع چرا مقدم کرد **جواب** زیرا که زمانه ماضی مقدم ست بر زمانه حال و استقبال
سوال غائب را بر حاضر چرا مقدم کرد **جواب** زیراچه غائب معدوم ست و حاضر موجود و عدم مقدم ست
بر وجود بحسب زمان **سوال** حاضر را بر متکلم چرا مقدم کرد **جواب** بسبب کثرت صیغ حاضر **سوال** مذکر را
بر مونث چرا مقدم کرد **جواب** بسبب شرافت مذکر که کامل عقل و دین ست **سوال** در فَعَلَا الف چرا زائد
کرده شد **جواب** الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل ست **سوال** الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل چرا مقرر

کرده شد جواب تا دلالت کند بر هما که ضمیر مرفوع منفصل تثنیه هست سوال در فعلوا واو چرا زائد کرده شد
جواب واو علامت جمع مذکر و ضمیر فاعلست سوال واو چرا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر کرده شد جواب
تا دلالت کند بر هموا سوال هموا کدام لفظ است موافق قیاس هو وست چرا که مفردش هو ست جواب همو وست
بسبب اجتماع دو واو بنظر اتحاد مخرج واو و میم که هر دو شفتی هستند بجای یک واو میم را آوردند سوال در هما که تثنیه
است هما چرا شد جواب بجهت مناسبت جمع سوال هم کدام لفظ است جواب مختصر هموست بحذف واو
سوال تا و میم نیز دلالت میکند بر هما و هم پس چرا الف و واو را در تثنیه و جمع خاص کردند برای این دلالت
جواب زیرا چه اصل در زیادت حروف علت اند سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند جواب بجهت مناسبت
واو سوال در رمَوا چرا میم را ضمه ندادند جواب اینجا میم حرف ماقبل واو نیست چرا که اصل رمیوا است یا را بسبب
فتحه ماقبل بالف بدل کردند و الف باجتماع ساکنین حذف شد پس ماقبل واو یاست و آن مضموم است و بعد
اعلال رموا ماند و بهمان ضمه تقدیری کفایت کرده شد سوال در رمیا باوجود یافتن قاعده چرا یا را الف
نکردند جواب اگر الف میکردند مشابهت بواحد میشد سوال در رضُوا ضاد ماقبل واو نیست چرا که اصلش رضیوا
است پس چرا ضاد را بجهت مناسبت واو ضمه دادند جواب این ضمه ضاد بجهت مناسبت واو نیست بلکه ضمه
یاست که بجهت لزوم خروج از کسره بسوی ضمه ضمه یا را نقل کرده بضاد دادند بعد سلب حرکت ضاد را و یا را بجهت
اجتماع ساکنین حذف کردند سوال در فعلوا و امثال آن بعد واو جمع الف چرا می نویسند جواب تا فرق شود
میان واو جمع و واو عطف چون حضر و قتل سوال عکس چرا نکردند جواب بر تقدیر عکس لازم می آمد
فصل میان حرف عطف و معطوف سوال برای فرق هر دو واو حرف دیگر را سوای الف چرا مقرر نکردند۔
جواب اوّل در حروف تهجی اول نظر بر الف افتاد چون آنرا گرفتند حاجت حرف دیگر نماند جواب دوم
لایق زیادت حروف علت اند و خفیف ترین اینها الف است پس از زیادتش آنست دانسته شد سوال
در فَعَلَتْ تا چرا زائد کرده شد جواب تا دلالت کند بر تانیث فاعل زیرا چه تای ساکن علامت مؤنث است
سوال تا را چرا علامت مؤنث قرار دادند جواب مؤنث در پیدایش به نسبت مذکر در مرتبه دوم است که بعد از
آدم علیه السلام حوا علیها السلام پیدا شدند و تا نیز از مخرج دوم ست چرا که مخرج آن وسط الفم است و آن
مرتبه ثانی است به نسبت حلق و اینقدر مناسبت کافیست سوال وجه تخصیص تا برای این معنی که
علامت مؤنث قرار داده زائد کرده شود چیست دیگر حروف همچو سین وغیره هم از مخرج ثانی هستند۔

جواب در تاتر جیحی دیگرست یعنی مبدل شدن آن از حروف مد ولین که در زیادت اصل اند چون اتسر که در اصل ائتیسر بود از باب افتعال یا را تا کرده تا را در تا ادغام کردند **سوال** این تا که علامت مونث است ساکن چرا گردید **جواب** تا توالی اربع حرکات لازم نیاید و نیز فعل بسبب دلالت بر حدث و نسبت سوی فاعل و نسبت سوی زمان ثقیل است پس سکون تا مناسب او شد **سوال** در فعلتا الف و تا از کجا رسید **جواب** الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل است و تا علامت مونث است چنانچه گذشت **سوال** از فعلن تا فعلنا لام را ساکن چرا کردند با آنکه آخر ماضی مفتوح می باشد **جواب** تا چهار حرکت پی در پی در لفظیکه بمنزله کلمه واحدست جمع نشود که این مکروه است **سوال** نون فعلن را ساکن میکردند **جواب** این نون علامت جمع مونث است و علامت شئی تغیر را نه پذیرد **سوال** اگر عین کلمه را ساکن میکردند تاهم توالی اربع حرکات لازم نمیشد **جواب** این توالی اربع حرکات از آوردن نون پیدا شد و اسکان آن بسبب آنکه علامت است ممکن نشد پس قریب او را که لام است ماخوذ کرده ساکن کردند **سوال** در فعلتا چار حرکت پی در پی جمع شده اند **جواب** تا را حرکت بسبب الف دادند تا اجتماع ساکنین لازم نیاید پس او در حکم ساکن است زیرا چه در اصل واحد ساکن بود **سوال** در ضربک چار حرکت پی در پی جمع شدند **جواب** کاف ضمیر مفعول است و اتصال او قوتی ندارد پس این لفظ بمنزله کلمه واحده نیست **سوال** در هدهد چار حرکت جمع شد جواب بعلش هدهد بود برای قصر الف را دور کردند **سوال** در فعلن چرا تا را که علامت تانیث بود حذف کردند فعلتن چرا نگفتند **جواب** تا اجتماع دو علامت تانیث یکی تا دوم نون لازم نیاید که این ثقیل است و اگر اکتفا بر تا میکردند التباس بواحد مونث غائب میشد و اگر لام را ساکن کرده تا را متحرک میکردند التباس بدیگر صیغه های میشد **سوال** در حبلیات که جمع حبلی است دو علامت تانیث جمع شدند **جواب** اینجا دو علامت تانیث یکی یا که مبدل ست از الف حبلی دوم تا از یک جنس نیست پس ثقیل نشد و در مسلمات که جمع مسلمة و در اصل مسلمتات بود دو علامت تانیث از یک جنس یعنی تا جمع میشدند لهذا مکروه پنداشته یکی را حذف کردند **سوال** الف حبلی بیا چرا بدل شد **جواب** زیرا چه اگر بدل نمیکردند الف در حال جمع باجتماع ساکنین می افتاد و حذف آن بسبب لزوم آن جائز نیست پس ضرورةً بدل کردند و چون یا اخف است از واو لهذا بیا بدل شد **سوال** در فعلن هم اگر تا را باقی میداشتند دو علامت از یک جنس نبودی **جواب** فعل ثقیل است از اسم بسبب دلالت آن بر حدث و نسبت بسوی فاعل و نسبت بسوی زمان بخلاف اسم لهذا اجتماع دو علامت مطلقاً

در فعل ممنوع شد سوال نون چگونه علامت جمع مؤنث است جواب نون بر هنّ دلالت میکند که ضمیر جمع مؤنث
است سوال در فعلتَ تا چرا زائد شد جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب و فاعل فعلت سوال این تا را حرکت
چرا دادند جواب تا مشابه نشود بواحد مؤنث غائب سوال فتحه چرا دادند جواب اول زیرا چه تاء انتَ که
ضمیر مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب ست مفتوح است جواب دوم فتحه مناسب شان مذکرست که
غالب و فوق میشود سوال ضمه هم غالب میشود جواب ضمه قویست و متکلم هم قویست چه صدور کلام
ازوست پس ضمه مناسب به متکلم شد زیرا که قوی را قوی دادن اولی است پس اگر در واحد مذکر مخاطب هم
تا را ضمه میدادند التباس میشد سوال تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر یک صیغه چرا قرار داده شد
جواب زیرا چه به نسبت مفرد قلیل الاستعمال ست سوال پس التباس لازم آمد جواب بسبب
قلت استعمال آن التباس هم قلیل شد لهذا اعتبار آن نگردید و وجه شمار کردن این صیغه دو جا از سابق
معلوم شد فتذکر سوال در فعلتما قبل الف تثنیه میم را چرا زائد کردند جواب تا التباس نشود بالف
اشباع که بسبب دراز کردن فتحه پیدا میشود سوال در فعلا می بایست که حرف دیگر زائد میشد والا التباس
بالف اشباع لازم می آید جواب نکات این فن بعد الوقوع میشوند لحاظ جامعیت بنا باید ساخت و
شارح محقق رح جواب داده که در ضرب و ضربا بقرینه ذکر مرجع فرق حاصلست چون زید ضرب و زیدان ضربا بخلاف
مخاطب که مرجع مذکور نمیشود قبل او و ما میگوئیم که فرق در مخاطب هم حاصلست بدینطور که ضربت انت و ضربتا
انتما فافهم سوال میم را خاص کردند چرا حرف دیگر زائد نکردند جواب برای مناسبت انتما که ضمیر مرفوع
منفصل تثنیه مخاطب ست سوال در انتما میم را چرا زائد کردند مفردش انت ست جواب برای موافقت
هما که میم دران آورده شد چنانچه گذشت سوال در فعلتما و فعلتم و فعلتن تا را چرا ضمه دادند جواب زیرا که
تا ضمیر فاعل ست و فاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب شد مر حرکت فاعل را که رفع است سوال در فعلتَ و
فعلتِ چرا تا را ضمه ندادند جواب برای خوف لبس با واحد متکلم سوال در فعلتم میم را چرا زائد کردند که اینجا
التباس بالف اشباع هم نیست جواب میم زائد کرده شد تا موافق شود به تثنیه خود سوال اگر میم زائد است
علامت جمع مذکر کدام چیز است جواب علامت جمع مذکر محذوف است زیرا چه اصل فعلتم فعلتمو بود واو در طرف
افتاده و ماقبل او ضمه است واو را حذف کردند و ضمه میم را وجهی نماند حذف نمودند و هنگام اتصال ضمیر چون
واو در طرف نماند اعاده آن میشود نحو فعلتموه سوال در فعلتِ تا چرا زائد کرده شد جواب دال هست

لہ ای ملا علاء الدین رحمه الله تعالی ۱۲ ۵۲ اشاره هست بآنکه فاعل مظهر باشد یا مضمر برای هر فعل ضرورست بخلاف تاکید ۱۲ ۵۳ والتباس هم بچیزے نیست .

برانتِ وضمیر واحد مؤنث مخاطب وفاعل فعلت **سوال** تارا کسره چرا دادند **جواب اول** زیرا چه تاء
انت مکسور است **جواب دوم** کسره مناسب شان مؤنث است که مغلوب وتحت است **جواب سوم**
کسره جزء یاست ویا علامت مؤنث است در هذی **سوال** در فعلتن نون را تشدید از کجا رسید با آنکه
نون علامت جمع مؤنث است همچو نون ضربن **جواب** هرگاه در تثنیه میم زائد شد در جمع هم زائد کرده شد تا
موافق تثنیه شود پس اصل آن فعلتمن شد میم ونون قریب مخرج بودند لهذا میم را نون کرده در نون ادغام کردند
سوال در فعلتُ تا از کجا رسید **جواب** ضمیر واحد متکلم انا است وحرفی از حروف انا قابل زیادت نیست بجهت
التباس با صیغ دیگر چه اگر الف را زائد میکردند با تثنیه مذکر غائب ملتبس میشد واگر نون را زائد میکردند با جمع مؤنث
مشتبه میشد پس تا را اختیار کردند زیرا چه در اخوات او چون صیغهٔ واحد مذکر حاضر وغیره تا زائد کرده شد - ف
سوال اگر تا را زائد کنند التباس بچیزی نخواهد شد **جواب** کثرت استعمال وحدان حکایت نفس متکلم مانع
تطویل صیغه اش گردید **سوال** تا را ضمه چرا دادند **جواب** تا ضمیر فاعلست وفاعل مرفوع میشود پس ضمه مناسب شد
مر حرکت فاعل را **سوال** در فعلنا نون از کجا رسید **جواب** این نون ماخوذ است از نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع
الغیر ست **سوال** الف چرا زائد کرده شد **جواب** تا ملتبس نشود بفعلن **سوال** عکس چرا نکردند **جواب**
تا کثرت لفظ دلالت کند بر کثرت معنی زیرا چه معنی فعلنا کثرت دارد از معنی فعلن چه فعلن اطلاقش بر تثنیه نمیشود
بخلاف فعلنا که اطلاقش بر تثنیه هم میشود **سوال** در صیغهٔ مفرد متکلم هرگاه مذکر ومؤنث شریک کرده شدند
التباسی پیدا شد **جواب** التباس قلیل است وبرای رفع این التباس قلیل مشاهده کافیست چرا که متکلم در
اکثر احوال مشاهد میشود واگر مشاهد نشد امتیاز به آواز میتواند شد ومشابهت آواز مذکر با آواز مؤنث کمتر ست اعتبار
ندارد وبهمین وجوه در صیغهٔ دوم متکلم تثنیه وجمع مذکر ومؤنث یکسان کرده شد **سوال** برین تقدیر برای متکلم دو صیغه
قرار دادن حاجت نبود بلکه یک صیغه کافی بود از مشاهده وغیره التباس لازم نمی آمد **جواب** واحد مخالف
است مر تثنیه وجمع را ومیان تثنیه وجمع مناسبتی ست واصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای واحد صیغه
علیحده مقرر شد وبرای تثنیه وجمع علیحده **سوال** مذکر هم مخالف است مر مؤنث را واصل تخالف صیغ است
مهما امکن پس برای هر دو صیغه علیحده چرا مقرر نکردند **جواب** در نکات بعد الوقوع لحاظ جامعیت نباید ساخت
بسبب اختصار وعدم التباس بسیار اتحاد صیغه هر دو بوقوع آمد **فصل** در لغت بمعنی جدا کردن ست وایراد
این لفظ تنبیه است بر آنکه این مبحث از مبحث سابق جدا ست این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف

قوله است اشاره بسوی صیغه واحد مؤنث با وصال با حرف متیقنه ۱۲

بود چون خواهی که فعل ماضی مجهول بنا کنی فای فعل را ضمه کن و عین فعل را کسره ده در دو حال یعنی اگر ماضی مفتوح العین باشد چون ضَرَبَ یا مضموم العین چون کَرُمَ و اما اگر مکسور العین ست چون سَمِعَ پس کسره بحال خود ماند و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا فعل ماضی مجهول گردد **سوال** معروف را بر مجهول چرا در ذکر مقدم کرد **جواب** زیرا که معروف اصل است و مجهول فرع وی که از وی ساخته میشود و اصل مقدم باشد بر فرع **سوال** باعث وضع مجهول چیست **جواب** خساسة و رذالة فاعل یا عظمة فاعل یا عدم علم فاعل یا شهرت فاعل گاهے باعث میشود بر ترک فاعل و ایراد فعل مجهول نحو شُتِمَ الامیر و قُتِلَ الزانی و سُرِقَ المال و خُلِقَ الانسان ضعیفا **سوال** در ثلاثی مجرد صیغه فُعِلَ برای ماضی مجهول چرا مخصوص کرده شد **جواب** زیرا چه معنی مجهول یعنی اسناد فعل بسوی مفعول یک امریست غیر معقول پس صیغه آن هم غیر معقول بنا کرده شد زیرا چه این بنا بسبب خروج از ضمه سوی کسره کریه و ثقیل است **سوال** فُعِلَ بکسر اول و ضم ثانی چرا مقرر نکردند **جواب** این وزن بسیار مستکره است زیرا چه در فِعُلَ هبوط است و طلب خفت بعد ثقل و در فُعِلَ عروج است و هبوط اسهل است از عروج **سوال** لام کلمه را در ماضی مجهول چرا بر حال خود داشتند و تغیر ندادند **جواب** زیرا چه آخر ماضی مبنی است و مبنی تغیر نپذیرد **سوال** در ماورای ثلاثی مجرد ماضی مجهول چگونه آید **جواب** هر حرفیکه متحرک باشد اورا ضمه داده شود سوای ماقبل آخر و ماقبل آخر را کسره و حروف ساکن بدستور گذاشته شود چون تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ و اُفْتُعِلَ و اُفْعُلِلَ و اُسْتُفْعِلَ و اُفْعُنْلِلَ و اُفْعُوعِلَ و همزهٔ این اوزان تابع حرف ثالث است یعنی مضموم خواهد شد زیرا چه اگر بلحاظ آنکه اصل در همزهٔ وصل کسره است اورا مکسور سازند خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید و این ثقیل است و حرف ساکن مانع قوی نیست بلکه در حکم میت ست **سوال** در تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ فا را چرا ضمه دادند **جواب** بر تقدیریکه ماقبل آخر مکسور باشد اگر در اول فا را ضمه نمی دادند مشابه میشد بمضارع معروف تُفَعِّلُ و اگر در ثانی فا را ضمه نمیدادند مشابه میشد بمضارع معروف فاعل ای تُفَاعِلُ و بر تقدیریکه فتحه ماقبل آخر باقی میداشتند اگر فا کلمه را ضمه نه دهند ملتبس شود بمضارع مجهول تُفَعَّلُ و تُفَاعَلُ اول باول و ثانی بثانی **سوال** در اُفْتُعِلَ و اُسْتُفْعِلَ تا را چرا ضمه دادند **جواب** اگر تا را ضمه نمیدادند و فتحه باقی میداشتند بر وقت وصل همزه بماقبل خود و وقف آخر هر آئینه این کلمه ماضی مجهول ملتبس بامر میشد زیرا چه مثلا اُفْتَعِلْ درین هنگام میگردید و باقی را برین قیاس کن **بحث اثبات فعل ماضی مجهول** فُعِلَ کرده شد آن یکمرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول

فُعِلَا کرده شدند آن دو مردان فُعِلُوا کرده شد آن همه مردان فُعِلَتْ کرده شد آن یکزن فُعِلَتَا کرده شدند آن
دو زنان فُعِلْنَ کرده شدند آن همه زنان فُعِلْتَ کرده شدی تو یکمرد فُعِلْتُمَا کرده شدید شما دو مردان فُعِلْتُمْ
کرده شدید شما همه مردان فُعِلْتِ کرده شدی تو یکزن فُعِلْتُمَا کرده شدید شما دو زنان فُعِلْتُنَّ کرده شدید شما همه
زنان فُعِلْتُ کرده شدم من یکمرد و یا یکزن فُعِلْنَا کرده شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان
و در بیان معانی این صیغ لحاظ زمانه و صیغه و بحث باید داشت حواله بر تذکره کرده تفصیل آن تطویل نه کردم

فصل اینهمه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی مجهول بود چون خواهی که فعل ماضی نفی ای منفی بنا کنی
مای نفی ای مائیکه دلالت بر نفی فعل کند در اول اداے فعل ماضی در آر **سوال** نفی در کلام مصنف بمعنی منفی
چرا گرفته شد **جواب** کلام در فعل ماضی است و بهمین جهت قبل لفظ نفی موصوفش محذوف کرده شد و حمل نفی
که مصدر است بران نمی تواند شد لهذا بمعنی مفعول گرفته شد تا حمل صحیح باشد **سوال** لفظ مای نفی را در اول
ماضی چرا آورند **جواب** برای کلمه مای نفی صدارت است تا از ابتدا بر سامع هویدا شود که این کلام منفی ست
و مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند زیرا چه ماضی مبنی است بر فتحه آخرش تغیر نپذیرد چنانچه بود ای لفظ ماضی
قبل دخول مای نفی همبران طرق باشد لیکن عمل در معنی کند و هرگاه وارد میشد که مای نفی عمل در معنی هم نکند
چرا که معنی فعل ماضی همچنانکه بود باقیماند و نفی از کلمه مای نفی مستفاد میشود جواب داد ازان مصنف بقول خود
یعنی فعل ماضی مثبت را بمعنی فعل ماضی منفی گرداند ای مراد من مجاز العمل در معنی ضم حرف نفی ست بدینطور
که سابق اثبات مستفاد میشد حالا از مجموع صیغه نفی مستفاد خواهد شد نه آنکه در معنی آن فعل تغیرے راه
می یابد **سوال** مثبت را بر منفی چرا مقدم کرد **جواب** زیرا چه مثبت اصل ست و منفی فرع آن **سوال** نفی
ماضی همچنانکه از کلمه ما حاصل میشود از کلمه لا نیز حاصل میشود چنانچه فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلّٰی پس مصنف رح تخصیص
ذکر مای نفی چرا نمود **جواب** زیرا چه دخول کلمه لا بر ماضی کمتر است بخلاف کلمه ما لهذا ذکرش نه ساخت

بحث نفی فعل ماضی معروف مَا فَعَلَ نکرد آن یکمرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث
نفی فعل ماضی معروف مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوْا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتِ
مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْنَا معانی این صیغ از معانی صیغهای سابق که به تفصیل بیان کرده شد
ظاهر خواهد شد **بحث نفی فعل ماضی مجهول** مَا فُعِلَ نکرده شد آن یکمرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب
بحث نفی فعل ماضی مجهول مَا فُعِلَا مَا فُعِلُوْا مَا فُعِلَتْ مَا فُعِلَتَا مَا فُعِلْنَ مَا فُعِلْتَ مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُمْ

مَا فُعِلْتِ مَا فُعِلْتُمَا مَا فُعِلْتُنَّ مَا فُعِلْتُ مَا فُعِلْنَا معانی این صیغ ظاهر اند **فصل** انیهمه که گفته شد بحث نفی فعل ماضی بود چون خواهی که فعل مضارع بنا کنی یکی را از علامت های مضارع در اول او ای در اول فعل ماضی در این بر تقدیر قول باشتقاق فعل مضارع از فعل ماضی چنانچه علامهٔ تفتازانی در شرح زنجانی قائل بآن شده وآنچه بعضی از محققین گفته قول اشتقاق مضارع از ماضی در حقیقت منقول از هیچ صرفی نیست انتهی مبنی ست بر قلت تتبع و موید این قول ست آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل است و ماضی نیز فعل ست باهم مناسبت بسیار ست لهذا یکی از دیگری مشتق شد بخلاف مصدر که اسم ست فعل مضارع باو مناسبت ندارد و فعل ماضی بجهت تقلیل تغیر مناسبتی با مصدر دارد لهذا از مصدر مشتق شد بخلاف مضارع که در وی تغیر بسیار ست و بعضی از صرفیان فرموده اند که مصدر اصل ست و ماضی فرع وی و چیزی که بنا کردن آن از اصل صحیح باشد حاجت نیست که بنای آن از فرع کرده شود و نیز در فرع معنی اصل و مادهٔ آن باقی میماند و در معنی ماضی زمانه گذشته ماخوذ ست و آن در مضارع باقی نمیماند پس اشتقاق مضارع از ماضی صورت نه بندد و برین قول بنای یَفْعَلُ از فعل بسکون عین است نه از فَعَلَ ماضی و ضمیر کلمهٔ او در متن راجعست بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و این چنانست که گویند فاتحه در اول قرآن ست اگرچه خود فاتحه از قرآن ست یا آنکه مضاف الیه محذوف باشد یعنی در اول اصل مضارع و مآل **سوال** بعد ذکر ماضی چرا ذکر مضارع نمودند نه ذکر امر و غیره **جواب** زیرا چه اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی ماخوذ اند از مضارع **سوال** علامت کرا میگویند **جواب** علامت آنرا گویند که باو شناخته شود چیزی چنانچه مضارع بدخول یکی از حرف اتین شناخته میشود **سوال** مستقبل را بزیادت حروف ساختند و بنقصان حروف از فعل چرا نساختند **جواب** زیرا چه بر تقدیر نقصان باقی میماند کلمهٔ معرب کم از قدر مناسب و آن بودن کلمهٔ معرب بر سه حرف ست و این توجیه در ثلاثی مجرد ست و ثلاثی مزید و رباعی را برو قیاس کردند **سوال** در ماضی اگر این حروف را زائد میکردند و در مضارع کم میکردند هیچ قباحت لازم نمی آمد **جواب** لایق بزیادت مضارع است زیرا چه مزید علیه بعد اصل میشود و مضارع هم بعد ماضیست **سوال** حروف مضارع را چرا در اول ماضی آوردند نه در آخر **جواب اول** تا از عنفوان تکلم مضارع معلوم شود که مضارع است و اگر در آخر می آوردند یا در اوسط پس از ابتدا معلوم میشد که ماضیست و چون علامت را میدیدند مضارع می دانستند درینصورت انتشار لازم می آمد **جواب دوم** اگر الف یا تا یا نون را در آخر می آوردند بعضی از صیغهای ماضی التباس میشد و یا را برین سه حمل کردند بدانکه علامت مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در ابوابیکه ماضی آنها چار حرف دارد چون دَحْرَجَ و اَكْرَمَ و قَاتَلَ و صَرَّفَ مضموم میشود **سوال** حروف مضارع را در

ثلاثی مجرد مفتوح چرا کردند **جواب** فتحه اخف الحرکات است و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال است پس فتح مناسب آن
شد **سوال** در مضارعیکه ماضی آن چار حرف دارد علامت مضارع مضموم چرا میشود **جواب اول** چار حرفی
فرع ثلاثی است که وجودش بدون آن متصور نیست و ضمه نیز فرع فتحه است پس فرع را به فرع دادن اولی است
سوال ضمه فرع فتحه چگونه است **جواب** زیرا چه وقت تلفظ فتحه لب بر حال خود میماند و وقت تلفظ ضمه لب
بر حال خود نمی ماند و بقاء حال اصل است به نسبت تغیر **جواب دوم** اگر در یکرم یا را فتحه دهند التباس رود با مضارع
ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و حمل کردند برین باب هر مضارعی را که ماضی آن چار حرف دارد **سوال** در یدحرج
و یقاتل و یصرف اگر فتحه میدادند التباس بچیزے نمیشد پس می بایست که درین صیغ فتحه میدادند و یکرم را
بران حمل میکردند زیرا چه حمل قلیل بر کثیر بهتر است از عکس آن **جواب** چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم
مے آید اگرچه در صورت واحده میشد لهذا اینجا حمل کثیر بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی است و در کلمات
اهل حرف حمل کثیر بر قلیل واقع شده است چنانچه نعد واعد و تعد را بر یعد حمل میسازند و در بعضی لغات در غیر چار باب
مذکور هنگامیکه ماضی مکسور العین یا مکسور الهمزه باشد برای دلالت بر کسره ماضی حروف مضارع را کسره میدهند
چون تعلیم و نستنصر و بعضے یا را مستثنے میسازند بجهت ثقل کسره بر یا **سوال** برائے دلالت بر کسره ماضی کسره
حروف مضارع را چرا اختیار کردند نه کسره حرف دیگر **جواب اول** زیرا چه حروف مضارع زائد اند و تصرف در زائد
بهتر است **جواب دوم** تا از اول امر بر کسره ماضی دلالت شود و فا کلمه را ساکن کن ای در ثلاثی مجرد و در
رباعی مجرد فا کلمه را بحال خود بگذار **سوال** در ثلاثی مجرد فاء فعل را چرا ساکن کردند **جواب** تا اجتماع چار حرکت
پے در پے لازم نیاید **سوال** در رباعی چرا فاء فعل را ساکن نمی کنند **جواب** هیچ کراهت آنجا لازم نیاید
پس ضرورت سکون آنجا نیست **سوال** اگر در ثلاثی مجرد عین فعل را ساکن میکردند و فاء فعل را بر حال خود
میگذاشتند تاهم هیچ قباحت نمیشد **جواب** اجتماع چار حرکت پے در پے از دخول حرف مضارع لازم آمد و چون
سکون او ممکن نیست زیرا چه ابتدا بالسکون لازم خواهد آمد لهذا فاء فعل را که قریب اوست ماخوذ کرده ساکن کردند
و عین کلمه را بر حالت خود بگذار ای در ثلاثی مجرد و هم در رباعی مجرد و لام کلمه را ضم کن ای در هر دو و در رباعی مجرد
لام اول را کسره دهند و باید دانست که مناسب بود ایراد لفظ رفع بجای لفظ ضم چرا که فعل مضارع معرب است
و علامت مضارع چار حرف اند الف و تاء و یاء و نون که مجموعه وے لفظ اتین باشد **سوال** این چار حرف را
برائے زیادت چرا خاص کردند **جواب** زیرا چه مستحق زیادت حروف علت هستند ای واو و یا و الف لسبب کثرت

دور اینها در کلام عرب که هیچ کلمه ازین حروف یا از ابعاض اینحروف که حرکات اند خالی نیست پس یا خود موجود نسبت
واما واو پس بدلش تاست واما الف پس چون ابتدا بسکون محال بود لهذا او را حرکت دادند واما نون پس
بجهت مناسبت حرف مد و لین آورده شد که این نون مدّه است در خیشوم و حرف مد و لین مده است
در حلق **سوال** در تعبیر مجموعه این چار حروف لفظ اتین را چرا اختیار کرد مجموعهاے دیگر چرا نگفت همچو
انیت یا ناتے یا نایت **جواب** لفظ اتین لطفے دارد که دیگر اوزان را حاصل نیست زیرا چه او صیغه جمع مونث
غائب است پس این لفظ صفت حروف میتواند شد ای آمدند این حروف بخلاف مجموعهای دیگر که صفت حروف
کدامی ازینها واقع نمی تواند شد الف برای وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث راست لفظ را المعنی برای نسبت
پس لفظ را یا لفظ برای یکے ازین هر دو زائد ست و همچنین در عبارات آینده و تا برای هشت کلمه راست سه ازان مر
مذکر حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و سه ازان مر مونث حاضر راست ای واحد تثنیه جمع و دو ازان مر واحد و تثنیه
مونث غائب راست و یا برای چهار کلمه راست سه ازان مر مذکر غائب راست ای واحد تثنیه جمع و یکے مر جمع
مونث غائب راست و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث راست و گاهی در مواضع وحدان حکایت
نفس متکلم صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم را می آرند بنظر تعظیم همچو قول باریتعالی نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ **سوال**
الف برای وحدان حکایت نفس متکلم چرا معین کرده شد **جواب اول** بمناسبت وجود الف در انا که ضمیر مرفوع واحد متکلم
است **جواب دوم** بمناسبت آنکه متکلم مقدم ست که از و ابتدای کلام ست و الف از مبدء مخارج اعنی اقصی حلق بر می آید
پس مناسبت متحقق گردید **سوال** نون برای تثنیه جمع حکایت نفس متکلم چرا مقرر شد **جواب اول** بمناسبت وجود
نون در نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر است **جواب دوم** برای موافقت تثنیه و جمع متکلم ماضی **سوال**
تا برائے شش صیغه مخاطب چرا مقرر شد **جواب** این تا در اصل واو بود و واو چون از منتهی مخارج است زیرا که شفویه است
و کلام نیز بر مخاطب تمام میشود بدین سبب برای صیغهای مخاطب واو خاص کرده شد و چون از مثال واوے مثلاً وعد
صیغه واحد مذکر مخاطب مضارع بنا میکردند وَوْعِدُ میشد و هنگامیکه بران واو عطف می آوردند وَوَوْعِدُ میشد و اجتماع
سه واو مکروه است لهذا او را بتا بدل کردند **سوال** واو را بتا چرا بدل کردند و بدیگر حروف چرا بدل نکردند **جواب
اول** بسبب ترجیح مرجح و آن مبدل شدن واو بتا و مثل اِتَّقد **جواب دوم** واو چون برای مخاطب معین شد
داور دنش مستکره گردید پس بحرفی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع یعنی اَنْتَ بدل می باید کرد و برای مناسبت
پس اگر بالف یا نون بدل میکردند و این را در مخاطب مضارع می آوردند مشابه میشد بهر دو صیغه متکلم لهذا تا را

اختیار کردند **سوال** در مثل تتباعد یک تا را چرا حذف میکنند **جواب** برای اجتماع دو حرف از جنس واحد و عدم امکان ادغام زیرا چه ابتدا بالسکون ممکن نیست **سوال** کدام تا حذف کرده خواهد شد **جواب** بعضے تاء ثانیه را برای حذف معین کردند زیرا چه تاء اول علامت مضارع است و علامت محذوف نمیشود و سیبویه بدین جانب رفته و بعضے حذف تاء اول تجویز میکنند بسبب آنکه تاء ثانیه علامت باب است و حذف آن مخل معنی باب است **سوال** یا برای غائب چرا مقرر شد **جواب** یا از وسط مخارج است و غائب نیز متوسط است ای ذکر او دائر است میان متکلم و مخاطب **سوال** کلمه غائب را برای پروردگار مستعمل میسازند چنانچه میگویند لقول الله تعالی باوجود آنکه او تعالی غائب نیست **جواب** بسبب غیبوبت آن بحسب ظاهر حواس **سوال** صیغه مذکر می آرند نه صیغه مؤنث باآنکه او تعالی مؤنث است نه مذکر **جواب** بسبب شرافت مذکر۔ **سوال** در واحد مؤنث غائب چرا تا آورده شد **جواب** زیرا چه در واحد مونث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت اینجا هم تا را آوردند **سوال** در واحد مؤنث غائب ماضی تا ساکن است و اینجا چرا ساکن نکردند **جواب** تا ابتدا بالسکون لازم نیاید **سوال** پس فتحه چرا دادند ضمه و کسره چرا ندادند **جواب** برای موافقت دیگر حروف که مفتوح اند **سوال** در جمع مؤنث غائب چرا تا نیاوردند **جواب** زیرا چه در جمع مؤنث غائب ماضی تانیست پس رجوع باصل کرده یا آوردند **سوال** در تضربین یا چرا زاید کرده شد **جواب** یا علامت خطاب مؤنث است و فاعل او مستتر نزد اخفش و نزد عامه یا ضمیر فاعلست چنانچه واو در تفعلون و تضعیف قول اخفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز علامت خطاب است و این مکروه است اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهم گفت که این التزام بلالزوم است **سوال** برای علامت خطاب مؤنث یا چرا مقرر شد **جواب** بسبب آنکه در هندی یا علامت تانیث حاضر ست **سوال** از حروف انت چرا حرفے را زائد نکردند **جواب** اگر الف می آوردند تضربان میشد و التباس به تثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند دو نون جمع میشدند و اگر تا می آوردند دو تا در کلمه واحده جمع میشدند و این مستکره است **سوال** چرا این ضمیر را در تضربین ظاهر کردند و مستتر نکردند **جواب** تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان جمعش یعنی تضربن **سوال** در واحد مونث حاضر اگر این ضمیر را مستتر میکردند و ما قبل نون را حرکت میدادند التباس لازم نمی آید **جواب** درینصورت التباس بنون ثقیله در شعره لازم مے آمد **سوال** تحصیل فرق میان واحد مؤنث حاضر و جمع او

درحال استتار یای ضمیر چرا بحذف نون نکردند **جواب** درین صورت التباس بواحد مذکر حاضر مے شد
و در هفت محل نون اعرابے را در آر **سوال** نون اعرابی را در هفت محل چرا آوردند **جواب** بسبب
غایت اتصال ضمائر چون واو و یا و الف آخر فعل بمنزله وسط کلمه شد و فعل مضارع معرب ست پس اگر اعراب
قبل ضمائر مے آوردند گویا در اوسط مے افتاد و باعتبار ظاهر اگر بر ضمائر داخل میکردند در حقیقت بر کلمه دیگر دخول
اعراب می شد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و بهمین جهت نسبت کرده نون اعرابی گویند **سوال** نون را
چرا برای بدلیه اعراب رفع خاص کردند **جواب** زیرا چه نون مناسب واو ست و واو از ضمه پیدا مے شود
اعراب مضارع هم رفع است چار تثنیه که نون اعرابی در ان مکسور باشد و دو جمع یکے جمع مذکر غائب دوم
جمع مذکر حاضر و یکے واحد مؤنث حاضر درین سه صیغه نون اعرابے مفتوح باشد **سوال** چرا در چار تثنیه
این نون مکسور است و در سه جا دیگر مفتوح **جواب** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر ماقبل نون واو ست
و در واحد مؤنث حاضر ماقبل نون یا است و واو و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جا نون را کسره یا ضمه میدادند
ثقل زائد میشد لهذا فتحه که اخف الحرکات ست باو داده شد تا تعادل بحصول انجامد و در چار تثنیه چون ماقبل
نون الف ست پس نون متحمل هر اعراب است و قاعده الساکن اذا حرّک حرک بالکسر مرجح کسره گردید لهذا
کسره دادند و نیز کسره متوسط است میان ضمه و فتحه و تثنیه نیز متوسط است میان واحد و جمع پس دادن
متوسط بمتوسط اولی است و نیز بسبب مشابهت با تثنیه اسم چون رجلان **سوال** نون اعرابے را با آخر
مستقبل چرا آوردند **جواب** نون اعرابے بدل اعراب ست و محل اعراب آخر کلمه است **سوال** محل
اعراب آخر کلمه چرا مقرر شد **جواب** زیرا چه اعراب دال است بر صفت کلمه ایے فاعلیه یا مفعولیه مثلا
و صفت را رتبه بعدیت است از موصوف لهذا اعراب بر آخر کلمه آورده شد **سوال** هرگاه نون اعرابے
بدل اعراب رفع است پس در یفعلون و تفعلون باوجود رفع نون اعرابے را چرا آوردند **جواب** این رفع
رفع واحد نیست بلکه ضمه الیست که بسبب مناسبت واو داده اند **بحث اثبات فعل مضارع معروف**
یَفعَلُ میکند و خواهد کرد آن یک مرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات
فعل مضارع معروف یَفعَلَانِ میکنند و خواهند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه
مذکر غائب بحث الخ یَفعَلُونَ میکنند و خواهند کرد آن همه مردان در زمانه حال و استقبال صیغه جمع
مذکر غائب بحث الخ تَفعَلُ میکند و خواهد کرد آن یک زن در زمانه حال و استقبال صیغه واحد مؤنث

۵ ابن حاجب مضارع را مشترک میان حال و استقبال دانسته و بعضی گفته اند که در استقبال حقیقت ست و در حال مجاز زیرا چه حال امریست مخفی تا اینکه حکما وجود زمانه حال قائل نیستند و رضی عکس آن رفته زیرا چه هنگام خلو از قرائن صیغه مضارع محمول بر حال میشود نه بر استقبال و این علامت حقیقت است ۱۲ منه رحمه الله تعالی

غائب بحث الخ تفعلان میکنند وخواهند کرد آن دو زنان در زمانه حال واستقبال صیغه تثنیه مؤنث غائب
بحث الخ تفعلن میکنند وخواهند کرد آن همه زنان در زمانه حال واستقبال صیغه جمع مؤنث غائب
بحث الخ تفعل میکنی وخواهی کرد تو یک مرد در زمانه حال واستقبال صیغه واحد مذکر حاضر
بحث الخ تفعلان میکنید وخواهید کرد شما دو مردان در زمانه حال واستقبال صیغه تثنیه مذکر حاضر
بحث الخ تفعلون میکنید وخواهید کرد شما همه مردان در زمانه حال واستقبال صیغه جمع مذکر حاضر
بحث الخ تفعلین میکنی وخواهی کرد تو یک زن در زمان حال واستقبال صیغه واحد مؤنث حاضر
بحث الخ تفعلان میکنید وخواهید کرد شما دو زنان در زمان حال واستقبال صیغه تثنیه مؤنث حاضر
بحث الخ تفعلن میکنید وخواهید کرد شما همه زنان در زمان حال واستقبال صیغه جمع مؤنث حاضر
بحث الخ افعل میکنم وخواهم کرد من یک مرد یا یک زن در زمانهٔ حال واستقبال صیغهٔ وحدان حکایت
نفس متکلم مذکر ومؤنث بحث الخ نفعل میکنیم وخواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان
در زمانهٔ حال واستقبال صیغه تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم مذکر ومؤنث بحث الخ **فصل** اینهمه که گفته شد
بحث اثبات فعل مضارع معروف بود چون خواهی که فعل مضارع مجهول بنا کنی از فعل مضارع معروف
علامت مضارع را ضمه ده یعنی اگر ضمه نباشد بلکه فتحه باشد برائے جمهور یا کسره بر لغت بعضے چنانچه گذشت
واگر ضمه باشد بحال خود ماند وعین کلمه را فتحه ده در دو حال یعنی اگر عین کلمه مضموم باشد یا مکسور واگر مفتوح
باشد بدستور باقی ماند ولام کلمه را بحالت خود بگذار چراکه مغیر بے یافته نشد تا فعل مضارع مجهول گردد **سوال**
در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را جمهور ضمه دادند **جواب اوّل** مجهول فرع معروف است وضمه
فرع فتحه است **جواب دوم** بمناسبت ماضی مجهول که اول آنهم مضموم است **سوال** عین کلمه را فتحه
چرا دادند **جواب** تا ضمه اول با فتحه عین معتدل شود زیراچه مضارع ثقیل است از ماضی بسبب زیادتی
حروف اتین پس لحاظ اعتدال ضرورست وبعضے از صرفیان نوشته اند که صیغه تُفْعِلُ مثل فُعلِلُ ست در حرکات
وسکنات وبرین وزن کلمه در عرب بنا مده الانادرا پس این وزن غیر معقول شد ومجهول هم غیر معقول ست
لهذا اختیار کرده شد **سوال** این قاعده بنای مجهول در مضارع رباعی مجرد جارے نیست زیراچه عین
او را فتحه نمید هند پس قاعده عامه مطرده جمیع الابواب چیست **جواب** قاعده عامه این ست که علامت
مضارع را اگر ضمه نباشد ضمه دهند وماقبل آخر را فتحه اگر نبود تا مضارع مجهول گردد چون یُضْرَبُ ویُسْتَنْصَرُ

له وچون مجهول فرع معروف ست اینهارا از بس معروف او ذکر کرده شد ۱۲

ویُکرَم ویُدحرج وامثال اینها **بحث اثبات فعل مضارع مجهول** یُفعَلُ کرده میشود وکرده خواهد
شد آن یکمرد در زمانهٔ حال واستقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول یُفعَلُ یُفعَلَانِ یُفعَلُونَ
تُفعَلُ تُفعَلَانِ یُفعَلنَ تُفعَلُ تُفعَلَانِ تُفعَلُونَ تُفعَلِینَ تُفعَلَانِ تُفعَلنَ اُفعَلُ نُفعَلُ معانی
این صیغ بر متدبر مخفی نخواهد بود حاجت بیان نیست **فصل** اینهمه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع
مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع منفی به نفی بلا بناکنی لای نفی ای لائیکه دلالت بر نفی فعل کند
در اول ادای فعل مضارع در آر **سوال** مبحث لای نفی را بعد مبحث مثبت چرا ذکر کرد **جواب** زیراچه منفی
فرع مثبت ست **سوال** لای نفی را در اول مضارع چرا مے آرند **جواب** تا از ابتدای کلام سامع
آگاه شود که این کلام منفی ست ولای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند بقیاس مای نفی چنانچه بود ای لفظ
مضارع قبل دخول لای نفی همبران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند وهرگاه خلجان میشد که در معنی هم
هیچ عمل نکرده است چراکه معنی فعل مضارع همچنانکه بود باقی می ماند ونفی از کلمهٔ لا مستفاد میشود جواب داد
ازان مصنف بقول خود یعنے فعل مضارع مثبت را بمعنے فعل مضارع منفی گرداند وتفصیل این معنی در مبحث
مای منفی گذشت فتذکر **سوال** نفی فعل مضارع همچنانکه از کلمهٔ لا میشود از کلمهٔ ما هم میشود نحو مَا یُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الفَاسِقِینَ
پس وجه تخصیص ذکر لای نفی چیست **جواب** کثرت استعمال کلمه لای نفی بر فعل مضارع بنسبت مای نفی

بحث نفی فعل مضارع معروف لَا یَفعَلُ نمیکند ونخواهد کرد آن یکمرد در زمان حال واستقبال
صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن
لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متدبر
مخفی نخواهد ماند **بحث نفی فعل مضارع مجهول** لَا یُفعَلُ کرده نمیشود وکرده نخواهد شد آن یکمرد در زمانه
حال واستقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعل لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان
لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متذکر
سابق روشن اند **فصل** اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف ومجهول بود چون خواهی که فعل
مضارع منفی به نفی بلن بناکنی لن در اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول در آر **سوال** بحث
نفی بلن را چرا از بحث نفی بلا در ذکر مؤخر کرد **جواب** زیراچه لای نفی تغیری در لفظ مضارع نمیدهد ولن متغیر میسازد
وآنچه تغیر نے نهد وبحال خود باقی دارد اشرف است واشرف لائق تقدیم ست **سوال** کلمهٔ لن بر اصل خود است

یا انحرافی یافته است جواب نزد سیبویه بر اصل خود است و حرفیست مستقل و صفی بن نصیر همین را صحیح گفته و نزد فراء اصلش لا است الف را بنون بدل کردند و رضی گفته که هیچ دلیل نیست بر قول فراء و نزد خلیل اصلش لا ان بود همزه بکثرت استعمال بنظر تخفیف ساقط شد لا ان گردید الف را باجتماع ساکنین حذف کردند ورد کرده شده است قول خلیل بدینوجه که تقدیم آنچه در حیز ان باشد بر آن جائز نیست چرا که گفته نمیشود زیدًا ان تضرب و تقدیم آنچه در حیز لن باشد بر لن درست است چنانچه سیبویه از عرب نقل کرده عمرًا لن اضرب پس چگونه اصل لن لا ان باشد و خلیل را میرسد که بجوابش پردازد بدین نمط که کلمه از مقتضای خود بسبب ترکیب تغیری می پذیرد و پس جائز است که ان حکمی داشته باشد و هنگام ترکیب ان و تجدید وضع حکمش تغیر پذیرفته باشد و بعضی نوشته اند که اصل لن لا است در آخر نون خفیفه برای تاکید نفی آوردند و باجتماع ساکنین الف افتاد و لن باقیماند سوال لن را در اول مضارع چرا می آرند بآخر چرا نمی آرند جواب تا وقت ابتدای تکلم متکلم سامع آگاه شود که این نفی بلن است سوال مصنف رحمه الله در اول فعل مضارع گفت در اول او چرا نگفت باوجود آنکه مختصر بود جواب اگر اینجا در اول او میگفت توهم میشد که ضمیر او راجع است بسوی نفی فعل مضارع پس لازم می آمد که لن را در اول نفی فعل مضارع در آرند و حال آنکه در واقع چنان نیست لهذا برای تصریح در رفع توهم در اول فعل مضارع گفت و این نفی را نفی تاکید بلن گویند و لن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند سوال لن چرا فعل مستقبل را نصب کند جواب أن بفتح همزه در حروف ناصبه فعل مستقبل اصل است و لن مشابه اوست در حروف و حرکت و سکون و معنی استقبال پس بمشابهت أن لن نیز نصب کند سوال أن بفتح همزه چرا نصب فعل مستقبل کند جواب زیرا چه مشابه است بأنّ که مشبه بفعل و ناصب اسم است در لفظ چنانچه ظاهر است و در معنی زیرا چه مدخول هر دو ماول بتاویل مصدر میشود و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون اعرابی را ای نونی را که بدل اعراب رفع است ساقط گرداند ای لن سوال لن نون اعرابی را چرا اسقاط کند جواب زیرا چه نون اعرابی بدل رفع است و هرگاه که لن رفع را ساقط کرده نصب میسازد نون اعرابی را که بدل اوست هم ساقط خواهد کرد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب و تثنیه مونث غائب و تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مونث حاضر و دو جمع یکی جمع مذکر غائب دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مونث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مونث غائب و جمع مونث حاضر هیچ عمل نکند ای لن زیرا چه بآخر این هر دو صیغه رفع است که او را اسقاط نموده نصب پیدا سازد و نه نون اعرابی ست که بعمل لن حذف شود بلکه آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع است و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند نزد بعضی لن موضوع است برای تاکید نفی

له مخدوش است بآنکه لحوق نون تاکید بآخر حروف معهود نیست کهندی در ینباب مطلوبست ۱۲ ۱۵۲ اے باعتبار صورت ۱۲

مستقبل نہ برای مطلق نفی مستقبل و نزد بعضے براے تابید نفی مستقبل ہست بدلیل قول او تعالیٰ اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
وَمَاتُوْا وَهُمْ کُفَّارٌ فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْاُ الْاَرْضِ ذَهَبًا اى ہرگز وگاہے قبول نکردہ خواہد شد از یکے از
کفار زر یکہ پُری زمین دہد و میتوان گفت کہ تابید عدم قبول زر مذکور از جای دیگر مستفاد باشد نہ ازین آیت و اگر لن برای
تابید نفی مستقبل آمد پس تخصیص الیوم در قول او تعالیٰ لَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِیًّا درست نخواہد شد فتامل و بعضے بر آن اند
کہ لن موضوع است برای نفی مستقبل گاہے در تاکید مستعمل ہست وگاہے در تابید **بحث نفی تاکید بلن در فعل**
مستقبل معروف لن یَّفْعَلَ ہرگز نخواہد کرد آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن
در فعل مستقبل معروف لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی
لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل ومعانی این صیغ از ماتقدم ظاہر اند **بحث نفی تاکید بلن در فعل**
مستقبل مجہول لن یُّفْعَلَ ہرگز نکردہ خواہد شد آن یکمرد در زمان استقبال صیغہ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید
بلن در فعل مستقبل مجہول لن یُفعلا لن یُفعلوا لن تُفعل لن تُفعلا لن یُفعلن لن تُفعل لن تُفعلا لن تُفعلوا
لن تُفعلی لن تُفعلا لن تُفعلن لن اُفعل لن نُفعل ومعانی این صیغ را حاجت بیان نیست **فصل** اینہمہ کہ گفتہ شد
بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف و مجہول بود چون خواہی کہ مضارع منفی بہ نفی جحد کلم بنا کنی لم در
اول فعل مضارع در آر **سوال** مصنف رح مبحث لن را بر مبحث لم چرا مقدم کرد **جواب** زیرا چہ لن در آخر فعل
مضارع را از حرکت باز نداشت بخلاف لم کہ از حرکت باز داشت و آخر را جزم کرد و نیز لن تغیر زمانہ نکرد و لم زمانہ را
متغیر ساخت پس اشرفیۃ مر لن راست **سوال** لم در اول فعل مضارع چرا آوردہ شد **جواب** تا سامع بر وقت
بدو متکلم بفہمد کہ این نفی جحد بلم است **سوال** تخصیص دخول لم بفعل چراست **جواب** زیرا چہ عمل تبدیل زمانہ استقبال
است بزمانہ ماضی و زمانہ جز در فعل یافتہ نمیشود **سوال** کلمہ لم بر فعل ماضی چرا داخل نمیشود **جواب** زیرا چہ
عمل او کہ بہ تبدیل زمانہ استقبال ست بزمانہ ماضی ہنگام دخول لم بر ماضی متحقق نمیشود **سوال** مصنف در اول
فعل مضارع گفت در اول او چرا نگفت **جواب** اگر مصنف در اول او میگفت توہم میشد کہ ضمیر او راجع ست
بسوے نفی تاکید بلن و حالانکہ لم بر نفی تاکید بلن داخل نمیشود لہذا مصرحا مصنف علیہ الرحمہ بیان کردہ **سوال**
این را نفی جحد بلم چرا نامیدند **جواب** جحد بفتح اول و سکون دوم بمعنے دانستہ انکار کردن ست کذا فی الصراح
و چون ماضی متحقق الوقوع ست پس معنیش گویا دانستہ انکار کردن ست واما جحد بالضم و بفتحتین پس بمعنی قلت
خیر ست نہ بمعنی انکار کذا فی القاموس و منتہی الارب و آنچہ شارح صرف میر از علی برجندی جحد بفتحتین نقل کردہ

۱؎ حکایت از مریم علیہا السلام ۱۲ ۲؎ اے ہرگز گفتگو نخواہم کرد امروز ۱۲ ۳؎ از کسے بنی آدم ۱۲ ۴؎ حرفیست مستقل و فرا صلش لا گفتہ میم را بدل از الف میگوید و ہیچ دلیلے برین قول ندارد ۱۲ ۵؎ اے نور محمد مرق ۱۲ [illegible]

مخالف اکثر کتب معتبرہ لغت است اما صاحب منتخب مینویسد جحد بالفتح والضم وبفتحتین وجحود بالضم
انکار کردن بدانستگی انتہے ولم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند زیراچہ موضوع ست برائے جزم
اگر در آخر اواے فعل مضارع حرف علت نباشد وآن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مونث
غائب واحد مذکر حاضر وحدان حکایت نفس متکلم تثنیہ وجمع حکایت نفس متکلم وگاہ بضرورت شعر کلمہ لم جزم
نمی کنند وحذف مجزوم بعد لم ہم بضرورت درست است وفصل میان لم ومجزوم ہم وارد شدہ است الملخص
وہذا کلمہ مما قال الرضی واگر در آخر فعل مضارع حرف علت باشد ساقط گرداند اے لم حرف علت را زیراچہ حرکت
رفع قبل دخول لم از جہت استثقال محذوف شدہ بود پس بعد دخول لم اگر سقوط حرف علت نشود عمل لم
مفہوم نگردد ونیز حرف علت مناسب حرکت ست کہ از مد واشباع حرکات حروف علت پیدا مے شوند
وچون حرکت از عمل لم ساقط شد حرف علت نیز ساقط خواہد شد چون لم یدع از باب نصر ینصر اے نخواند
آن یکمرد اصلش یدعو بدو بضم واو ضمہ بر واو ثقیل داشتہ ساکن کردند یدعو بسکون واو شد چون لم در اول
او در آمد بعلامت جزم واو افتاد لم یدع شد ولم یرم از باب ضرب یضرب اے نینداخت آن یکمرد
اصلش یرمی بضم یا بود ضمہ بر یا دشوار داشتہ ساکن کردند یرمی بسکون یا شد چون لم در اول او
در آمد علامت جزم سقوط حرف علت شد لم یرم گردید ولم یخش از باب سمع یسمع اے نترسید
آن یکمرد اصلش یخشی بضم یا بود چون متحرک وما قبل او مفتوح است یا را الف کردند یخشی بالف
شد ولم در اول چون در آمد الف را ساقط گردانید لم یخش گردانید بدانکہ بعد سقوط حرف علت عین
کلمہ بحال خود ماند واین اکثر ست وگاہے عین کلمہ را آخر کلمہ اعتبار کردہ سکونش تجویز میسازند چون یتقی کہ ہرگاہ
کلمہ لم بران آرند یا را حذف کردہ قاف را ساکن کردہ لم یتق بسکون قاف میگویند وحرف علت سہ است
واو والف ویا سوال این سہ حرف را حرف علت چرا نامیدند جواب زیراچہ این حروف قبول اعلال
مے کنند از حذف وابدال واسکان پس تغیر را راہے ست درین حروف ہمچو علیل کہ تغیر مزاجی دارد
ونیز علت بالکسر بمعنے بیماریست کذا فی الصراح ووقت بیماری مجموعہ این سہ حروف واے
واے از زبان مریض بیرون مے آید شاعرے گوید ع حرف علت نام کردم واو والف و
یاے را ہر گرا درد ے رسد ناچار گوید واے را ۔ کہ مجموعہ وے واے باشد سوال مجموعہ این
سہ حروف سواے واے دیگر ہم متصور بود چون اوے وویا پس چرا مصنف واے را خاص نمود

لہ اسے تمیز دادن برائے کشف ۱۲

جواب تا اشاره باشد بوجه تسمیه که کلمه واے از زبان علیل بیرون مے آید نه مجموعات وبگر۔ **تنبیه** حرف علت ساکن را لین گویند واگر باوجود سکون آن حرکت ماقبل موافق او باشد آنرا حرف مد گویند بسبب تولد او از مد حرکت چه الف از مد فتحه و واو از مد ضمه ویا از مد کسره پیدا میشود وبهمین جهت واو را اخت ضمه ویا را اخت کسره والف را اخت فتحه نامیده اند **سوال** اخت میگویند بلفظ اخ چرا التعبیر نمیکنند **جواب** زیراچه حرف حکم تانیث دارد ودر هفت محل ای تثنیه مذکر غائب وجمع مذکر غائب وتثنیه مونث غائب وتثنیه مذکر حاضر وجمع مذکر حاضر وواحد مونث حاضر وتثنیه مونث حاضر نون اعرابی را ساقط گرداند اے لم چراکه نون اعرابی بدل رفع است که در واحد بود وهرگاه لم رفع را از واحد ساقط ساخت عوضش را هم ساقط خواهد کرد ودر دو محل در لفظ هیچ عمل نکند اے لم چراکه درین هر دو جا نه رفع است ونه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که هست نون علامت جمع مونث وضمیر فاعلست چنانچه گذشت وآن دو محل این ست جمع مونث غائب وجمع مونث حاضر ودر همه کلمات عمل در معنی کند اے لم یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گرداند اے لم **سوال** لم مضارع را بمعنی ماضی منفی چرا گرداند **جواب** لم مشابه است بان شرطیه زیراچه هر دو عامل جازم اند پس همچنانکه ان ماضی را بمعنی مستقبل گرداند همچنان لم مستقبل را بمعنی ماضی منفی گرداند حملاً للضد علی الضد۔

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعل اے نکرد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل ومعانی این صیغ از ماتقدم ظاهر اند **بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول** لم یفعل کرده نه شد آن یک مرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لم یفعلا لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلو لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل ومعانی این صیغ ظاهر اند **فصل** اینهمه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود چون خواهی که لام تاکید اے لامیکه افاده معنے تاکید نماید وموجود باشد از معنی حالیته زیراچه اگر معنے حالیت داشته باشد پس اجتماعش بانون تاکید که معنی استقبال پیدا میسازد دشوار ست بانون تاکید اے نونے که افاده معنے تاکید نماید جمع کنی اے در فعل

له چون از اول حقیقی نیست لهذا ابن است بر گفتند ۱۲

مستقبل زیرا که الیق بتاکید بحسب حلاوت غیر موجود ست اے استقبال نہ ماضی و نہ حال

کذافی شرح الزنجانی لام تاکید در اول مستقبل درآرو نون تاکید در آخر او اے مستقبل زیادہ کن **سوال** نون تاکید بدون لام تاکید در مستقبل داخل مے شود یا نہ **جواب** در مستقبلے کہ در و معنے طلب باشند چون امر و نہی و تمنی و استفہام البتہ نون تاکید بدون لام تاکید مے آید زیراچہ بسبب وجود معنی طلب درینہا مناسب شد تاکید آن و در مستقبلے کہ خبر محض باشد داخل نشود نون تاکید مگر بعد داخل شدن لام تاکید باول آن و این ست مذہب محققین و نزد بعضے درین مستقبل ہم دخول نون تاکید بدون لام تاکید درست است **سوال** مصنف در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا نگفت **جواب** برائے تنبیہ برانمعنی کہ ہنگام دخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبال گرفتہ میشود **سوال** لام تاکید را باول فعل مستقبل و نون تاکید را بآخر آن چرا خاص کردند **جواب** زیراچہ لام برائے تاکید اسم نیز مے آید و نون نمے آید مگر برائے تاکید فعل و اسم مقدم و قویست پس حرف تاکید آن مناسب شد کہ اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف ست پس حرف تاکید آن مناسب شد کہ موخر باشد برائے فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر نون تاکید را در اول آرند ابتدا بسکون لازم خواہد آمد و آن ممتنع است و نیز نون تاکید مشابہ نون تنوین است و محل او آخر کلمہ است و نون تاکید دو نون است یکے نون ثقیلہ دوم نون خفیفہ ہر دو نون در افادہ معنی تاکید مستقبل برابر اند مگر اکثر کوفیان نون ثقیلہ را اصل و نون خفیفہ را فرع آن می پندارند و بصریان ہر یکے را اصل میدانند و نزد بعضے در نون ثقیلہ تاکید زائد است بنسبت نون خفیفہ نون ثقیلہ نون مشدد را گویند و نون خفیفہ نون ساکن را گویند **سوال** نون مشدد را ثقیلہ چرا گویند **جواب** زیراچہ مشدد باعتبار آنکہ دو حرف در وے یکجا بہم مے آیند ثقلے دارد **سوال** نون ساکن را خفیفہ چرا گویند **جواب** زیراچہ ساکن و واحد خفیف میباشد از دو متحرک **سوال** نون ثقیلہ حرفست و اصل در حرف بناست و اصل در بنا سکون ست پس نون ثقیلہ چرا متحرک شد **جواب** اگر حرکت نمیدادند اجتماع ساکنین اے دو نون علے غیر حدہ لازم مے آمد و این ممتنع است **سوال** از جملہ حرکات فتحہ را چرا خاص کردند **جواب** زیراچہ فتحہ اخف حرکات است و نون ثقیلہ در چاردہ کلمہ آید بسبب نبودن مانعی و نون خفیفہ در ہشت کلمہ آید زیراچہ در شش باقی مانعی است چنانچہ واضح خواہد شد و آن ہشت کلمہ

له مخصوص نون و لا تضربن و لنک تضربن و ہل تضربن - الاستفہامی در بعض ۱۲

اینست واحد مذکر غائب جمع مذکر غائب واحد مؤنث غائب واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر واحد مونث حاضر
وحدان حکایت نفس متکلم تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم وماقبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد ودر دو محل
مضموم ودر یک محل مکسور ودر شش محل ساکن چنانچه می آید وآن پنج محل اینست واحد مذکر غائب وواحد مؤنث غائب
وواحد مذکر حاضر ودو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم وتثنیه وجمع حکایت نفس متکلم **سوال**
ماقبل نون ثقیله را درین پنج محل ساکن چرا نکردند **جواب** تا اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم نیاید **سوال**
منجمله حرکات فتحه چرا دادند **جواب** فتحه خفیف است ونون ثقیله ثقیل پس مناسب شد که ماقبلش را فتحه دهند
تا ثقل بر ثقل لازم نیاید وشارح محقق جواب دوم آورده بقول خود ونیز نون ثقیله مثل لام بر معنی تاکید دلالت میدارد
لهذا مثل لام تاکید مفتوح نمودند انتهی مخفی مباد که این جواب با سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحه
ماقبل نون ثقیله در پنج محل سوال میکند ومجیب وجه مفتوح شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فافهم ودر جمع مونث
غائب وجمع مؤنث حاضر میان نون جمع ونون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان هر دو نون در آید
سوال حاجت الف آوردن چیست **جواب** تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکے نون جمع دوم نون ثقیله که
بمنزله دو نون است زیرا چه اجتماع سه نون زائد مکروه است **سوال** الف را برائے فصل چرا خاص کردند **جواب**
بنظر خفت آن **سوال** حاجت به آوردن فاصل نبود نون جمع را اگر حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آید
جواب اول نون جمع علامت تانیث وضمیر فاعلست اگر آنرا حذف میکردند معلوم نمیشد که فاعلش مذکر است
یا مؤنث پس فاعل مجهول میماند **جواب دوم** اجتماع ساکنین لازم مے آمد میان لام که ماقبل نون ست ونون اول از
نون ثقیله **سوال** لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد **جواب** کسره ثقیل است ونون ثقیله هم ثقیل
ست واگر فتحه میدادند پس جمع مؤنث غائب با واحد مذکر غائب وجمع مؤنث حاضر با واحد مذکر حاضر مشتبه میشد واگر ضمه
میدادند پس جمع مؤنث غائب با جمع مذکر غائب وجمع مؤنث حاضر با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد **سوال** اگر الف فاصل نمی
آوردند ویکے را از نون ثقیله حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آمد **جواب** اگر یکے را از نون ثقیله حذف سازند نون جمع در نون
دوم از ثقیله مدغم شود پس جهالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر ست یا مؤنث یا اجتماع ساکنین میان لام ونون اول مدغم لازم
خواهد آمد واین ممتنع است این ست تقریر بعضے از شراح وشارح محقق ایرادی آورده که ازین کلام مردود معلوم میشود که هر دو قباحت
لازم نمے آید وحالانکه هر دو قباحت لازم می آیند پس معلوم نیست که چه مطلب فهمیده اند ما میگوئیم وبالله التوفیق که اگر تردید را
بر مانعة الخلو حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که بر مانعة الجمع حمل کرده ایراد نمائیم **سوال** در لمتنی اجتماع

سه نون شده است **جواب** چون نون وقایه معنی ندارد لهذا از اعتبار ساقط شد **سوال** نون وقایه
کدام نون را گویند **جواب** هرگاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب مناسبت آن کسره ماقبل آن لازم آید لهذا میان
فعل و یای ضمیر نون را می آرند که وقایه یعنی صیانت و حفاظت میسازد آخر فعل را از قبول کسره **سوال** در لیکونن
سه نون جمع شدند **جواب** هر سه نون زائد نیستند بلکه اول اصلی است و در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر واو دور کرده
شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان واو جمع و نون مدغم و ماقبل واو ای نون ثقیله در جمع مذکر ضمه گذاشته شود تا
دلالت کند ای ضمه بر حذف واو **سوال** درینجا حذف فاعل لازم آمد زیراچه واو ضمیر فاعلست و این ممنوع است
جواب ضمه قائم مقام آن موجود ست و اینچنین حذف درست است فتامل و از صیغه واحد مؤنث حاضر یا دور کرده
شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان یای تانیث و نون مدغم و ماقبل ادای نون ثقیله در صیغه واحد مؤنث
حاضر کسره گذاشته آید تا دلالت کند ای کسره بر حذف یا **سوال** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث
حاضر اگرچه اجتماع ساکنین گردیده مگر علی حده است یعنی ساکن اول مده است و ساکن دوم مدغم و اینچنین اجتماع
ساکنین جائز ست پس چرا واو و یا را حذف کردند **جواب اول** اجتماع ساکنین علی حده جائز ست نه اینکه
ابقای هر دو ساکن واجب است پس درین صیغ هرگاه کلمه ثقیل شد و طوالت کلمه لازم آمد و دال بر واو یعنی
ضمه و دال بر یا یعنی کسره موجود بود لهذا برای تخفیف واو و یا را حذف کردند **جواب دوم** اجتماع ساکنین
علی حده در کلمه واحده درست است و درین صیغ در دو کلمه است زیراچه ضمائر کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر و این ست
وجه حذف واو و یا در نون ثقیله و اما حذف واو و یا در نون خفیفه پس بدخول او اجتماع ساکنین درین صیغ علی
غیر حده لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد **سوال** الف را در تثنیه چرا حذف نکردند با آنکه اجتماع ساکنین علی حده
ای الف و نون مدغم در دو کلمه واقعست و دال یعنی فتحه هم موجود است **جواب** اینجا برای حذف الف مانعی ست
و آن التباس آن بواحد و ثقل هم پیدا نیست و تنقیحی از مبحث این مقام در مبحث امر ان شاء الله تعالی نوشته
خواهد شد **تنبیه** بدانکه حذف واو از جمع مذکر و حذف یا از واحد مؤنث مشروط است بشرط آنکه واو و یا مده
باشد و الا واو و یا را حذف نسازند برای فقدان ضمه که دال بر واو باشد و فقدان کسره که دال بر یا شود بلکه
برای دفع التقای ساکنین بلحاظ مناسبت واو را حرکت ضمه دهند چون اِخْشَوُنَّ و یا را حرکت کسره
چون اِخْشَیِنَّ **سوال** اجتماع ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد **جواب** بسبب آنکه
ساکن دوم که مدغم ست تلفظ آن نمیشود مگر بتبعیت مدغم فیه نه استقلالاً پس گویا در کلام نیست مگر ساکن

واحد و نون ثقیله در شش محل اے جائیکه پس الف افتد مکسور باشد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب تثنیه مونث غائب مذکر حاضر و تثنیه مونث حاضر و دو جمع ای جمع مونث غائب و جمع مونث حاضر **سوال** درین شش محل نون ثقیله چرا مکسور باشد **جواب** بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغها مشابه بنون تثنیه است چرا که هر یکے ازین هر دو زائد است و بعد الف واقع شده پس مثل نون تثنیه مکسور شد و در باقی هشت محل ای جائیکه بعد الف نه افتد یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد مونث حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم مفتوح باشد **سوال** درین هشت محل نون ثقیله چرا مفتوح شد **جواب** زیرا چه فتحه اخف الحرکات است و نون ثقیله ثقیل است و مشابهت تثنیه هم نیست پس مناسب که فتحه داده شود و نون خفیفه در محلیکه الف باشد اے در جائیکه قبل نون ثقیله بلا فصل الف باشد در نیاید و آن شش محل این ست چهار تثنیه و دو جمع مونث غائب و حاضر و یونس و بعضے از کوفیین آوردن نون خفیفه درین شش صیغه جائز میدارند و یونس آنرا بر حال خود ساکن میدارد و دیگران او را کسره میدهند و علامه تفتازانی گفته که این مذهب قابل اعتماد نیست زیرا چه مخالف قیاس و استعمال فصحاء است و جواب میدهد یونس از التقای ساکنین بدینوجه که الف که واقع است قبل نون بمنزله عدم ست زیرا چه ضعیف است و قبلش فتحه است پس گویا که اجتماع ساکنین نیست و صفی بن نصیر مذهب یونس را پسندیده نوشته **سوال** درین شش محل نون خفیفه چرا نمی آید **جواب** بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده میان الف و نون خفیفه **سوال** الف را خواه نون خفیفه را چرا حرکت ندادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد **جواب** اگر الف را خواه نون خفیفه را حرکت میدادند خلاف وضع هر یک لازم مے آمد **سوال** یکے را از الف و نون خفیفه چرا حذف نکردند **جواب** اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس برائے الحاق آن فائده مترتب نمی شد کذا فی بعض[1] شروح الفصول و اگر الف را حذف میکردند مشابه بواحد میشد **سوال** این مشابهت بواحد در هر چهار تثنیه میشد اما در دو جمع مونث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه داخل گردد هیچ قباحت لازم نیاید **جواب اول** درین صورت لازم مے آید اجتماع دو نون زائد و اینهم مستکره است **جواب دوم** هرگاه[2] درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برائے دفع اجتماع نونات الف فاصل آورده شد و نون ثقیله اصل ست و خفیفه فرع آن و حکم فرع مطابق حکم اصل میشود پس هنگام دخول نون خفیفه ناچار برائے متابعت حکم اصل الف خواهند آورد و بعد آمدن الف اگر نون را داخل نمایند اجتماع ساکنین علے غیر حده لازم خواهد آمد و درین

[1] ای شرح مولوی فرحت علی مرحوم ۱۲

[2] ای جمع مونث غائب و حاضر ۱۲

جواب خدشه است اولاً آنکه اصالت نون ثقیله نزد کوفیین است نه نزد سائر بصریین وثانیاً آنکه فرع را لازم نیست که در جمیع احکام متابعت اصل کند فتامل **سوال** اجتماع ساکنین علی غیر حده در آلان والحسن لازم می آید **جواب** این اجتماع ساکنین درست است زیرا چه درین دو مثال در اصل دو همزه بودند یکے همزۂ استفهام دوم همزۂ تعریف واجتماع دو همزه موجب ثقل است وحذف یکے ازین دو همزه ممکن نیست زیرا که اگر حذف کرده شود یکے ازین دو گفته خواهد شد مثلاً الحسن عندک بیک همزه ودرین هنگام توهم خواهد شد که این کلام جمله خبریه است وحالانکه مقصود استفهام است پس همزۂ ثانی را با الف بدل کردند تا خفت لازم آید پس اجتماع ساکنین پیدا شد واین بضرورت است کذا قیل ودر باقی محل وآن هشت محل ست یعنی جائیکه پیش نون الف نباشد بیاید اے نون خفیفه چراکه مانع دخول نون خفیفه یافته نمیشود ولام تاکید همیشه مفتوح باشد تا مشابه نشود بلام امر که مکسور ست وضمه ثقیل است وفتحه اخف الحرکات ست ونون اعرابی با نون تاکید جمع نشود تا اجتماع نونات لازم نیاید ونیز نون اعرابی بدل اعراب رفع است وماقبل نون تاکید مبنی ست پس جاے اعراب باقی نمانده لهذا حذف کرده شد

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ ومعانی این صیغ بر متذکر پوشیده نخواهند ماند

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَيُفْعَلَنَّ هر آئینه هر آئینه کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول لَيُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ ومعانی این صیغ ظاهر اند

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنْ هر آئینه هر آئینه خواهد کرد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف لَيَفْعَلُنْ صیغه جمع مذکر غائب لَتَفْعَلَنْ صیغه واحد مونث غائب لَتَفْعَلَنْ صیغه واحد مذکر حاضر لَتَفْعَلُنْ صیغه جمع مذکر حاضر لَتَفْعَلِنْ صیغه واحد مونث حاضر لَأَفْعَلَنْ صیغه وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث لَنَفْعَلَنْ صیغه تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث ومعانی این صیغ ظاهر اند

بحث لام تاکید با نون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول

لَيُفْعَلَنْ هر آئینه هر آئینه

کرده خواهد شد آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید بانون تاکید خفیفه در فعل
مستقبل مجهول لیُفعَلَن لتُفعَلَن لتُفعَلَن لتُفعَلَن لتُفعَلِن لأُفعَلَن لنُفعَلَن ومعانی این صیغ
ظاهر اند تتمه اینهمه که گفته شد بحث اثبات لام تاکید بانون تاکید در فعل مستقبل معروف ومجهول بود چون
خواهی که مستقبل منفی بلا یا بما را بنون تاکید بنا کنی نون ثقیله یا خفیفه را در آخر او در آر نفی فعل مستقبل معروف
یا مجهول بلا یا بما بنون ثقیله یا خفیفه گردد وانچه ساقط شود در مبحث نون ثقیله اثبات همان در نفی نیز ساقط
شود و بر هر صیغه که نون خفیفه در اثبات در نیاید در نفی هم در نیاید وتصرف آن بر قیاس تصریف اثبات است
بازیادت حرف نفی وابن حاجب گفته که اتصالش در نفی کمتر ست **فصل** اینهمه که گفته شد بحث فعل مضارع
معروف ومجهول مثبت ومنفی موکّد وغیر موکّد بود چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع **سوال**
تعریف امر چیست **جواب** امر فعلے ست موضوع برائے طلب فعل اعم ست ازانکه متکلم خود را عالی پندارد
یا عاجز یا مساوی واین ست اصطلاح اہل عربیة ونزد ارباب اصول در امر استعلاء معتبر ست وآنچه نه بر وجه
استعلاء بلکه بر وجه خضوع باشد او را دعا نامند وبا تساوی التماس ست **سوال** چنین افعال را امر چرا نام کردند
جواب زیرا چه امر در لغت بمعنی فرمودن ست ومناسبت میان معنی لغوی واصطلاحی پیدا ست **سوال**
امر را از فعل مضارع بنا می سازند از فعل ماضی چرا بنا نمی سازند **جواب** بسبب مناسبت استقبالیت که در امر
زمانه مستقبل مستفاد ست زیرا چه امر کرده نمیشود بچیزیکه گذشته است چه درین امر تکلیف مالا یطاق است
وهمچنین امر کرده نمیشود بایجاد موجود فی الحال که محال ست **سوال** مبحث امر را از مبحث فعل مضارع چرا
در ذکر مؤخر کرد **جواب** زیرا چه امر ماخوذ است از مضارع وماخوذ منه احق بتقدیم است واین ست مذهب
بعضے از صرفیان وصاحب فصول اکبری گفته که امر از مضارع مشتق نبود چرا که تای تفعل در امر باقی نیست
ودر اشتقاق بقاے ماده ومعنے ضرور ست بلکه امر مشتق است از مصدر غائب از غائب حاضر از حاضر معروف
از معروف مجهول از مجهول متکلم از متکلم واینهمه بجهت مناسبت میان فرع واصل چون خواهی که امر حاضر
معروف بنا کنی ای از مضارع حاضر معروف علامت مضارع را که تاست حذف کن **سوال** در امر
حاضر معروف علامت مضارع را چرا حذف میسازند **جواب اوّل** تا التباس نشود بمضارع در حال وقف
جواب دوم زیرا چه از فعل مضارع تغیر منظور است پس علامت او را باقی داشتن بیمحل ست **سوال**
برای حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند **جواب** بسبب کثرت استعمال آن که مقتضی

خفت اوست ولهذا در امر حاضر مجهول حذف نمیکنند بسبب قلت استعمال آن **سوال** بعد حذف علامت مضارع
همزه می آرند پس تخفیف در لفظ چه شد **جواب** آمدن همزه وصل در هر امر ضرور نیست چنانچه مے آید ومعهذا
در حالت وصل می افتد پس اعتبار را نشاید **سوال** مصنف رح طریقه بنائی امر حاضر معروف را چرا در ذکر
مقدم کرد **جواب** زیراچه سوای آن نزد بعضے داخل در مضارع است وامر حقیقةً امر حاضر معروف هست ولهذا
در تعبیرش میگویند مضارع معروف یا مجهول بلام امر بعده ای بعد حذف علامت مضارع بنگر متحرک میماند یا
ساکن اگر متحرک میماند آخرش ای لام کلمه را ساکن کن اگر حرف علت نباشد **سوال** در امر حاضر معروف
سکون از کجا رسید **جواب** اصل در افعال بسبب فقدان معانی موجبهٔ اعراب بناست ومضارع بسبب مشابهت
تامه با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون علامت مضارع حذف کرده شد مشابهت تامه با اسم فاعل باقی
نماند پس همان بنا عود کرد واصل در مبنی سکون ست لهذا ساکن کرده شد چون از تعد که مضارع حاضر معروف
هست عِد ساخته شد واز تضع که مضارع حاضر معروف ست ضَع ودر صراح مے آرد وَعد نوید دادن ووضع نهادن
بر جاے بدانکه یَعِد در اصل یَوعِد بود از باب ضرب یضرب واو افتاد میان یاے مفتوح وکسره لازم واو را
حذف کردند یَعِد شد وتَعِد در اصل تَوعِد بود اگرچه اینجا قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب واو را حذف کردند تَعِد شد
وقس علی هذا اَعِد ونَعِد وچون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند ما بعد
آن متحرک است آخر را ساکن کردند عِد شد **سوال** در یُوعَد که مضارع مجهول ست چرا برائے تبعیت یَعِد
واو را حذف نکردند **جواب** مجهول مغائر حروف است بخلاف تَعِد واَعِد ونَعِد ویَضَع در اصل یَوضِع بکسر ضاد
بود واو میان یای مفتوح وکسره لازم افتاد حذف کرده شد یَضِع گردید ودر تضع که اصلش تَوضِع ست اگرچه
قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب واو را حذف کردند من بعد برای رعایت حرف حلق که ثقیل ست کسره ضاد
را بفتح بدل کردند یَضَع وتَضَع بفتح ضاد شد هرگاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت مضارع را
حذف کردند لعده متحرک ماند آخر را ساکن کردند ضَع شد **سوال** در یَعِد واخوات او چرا برعایت حرف حلق فتحه
ندادند **جواب اوّل** فتحه برعایت حرف حلق سماعی ست قیاسی نیست **جواب دوم** حرف حلق برای
فتحه علت مجوزه است نه موجبه **سوال** در یَذَر باوجودیکه حرف حلق نیست چرا فتحه دادند **جواب** بلحاظ آنکه در معنی
یَدَع ست بمعنی ترک واگر در آخر او حرف علت باشد ساقط شود زیراچه اگر ساقط نشود معلوم نخواهد شد که این سکون بجهت
بنای امر رسیده است یا همان سکون ست که از پیشتر حاصل ست چون از تَقِی قِ یقی در اصل یَوقِی بود

واو افتاد میان یای مفتوحه وکسرهٔ لازم حذف کرده شد وضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یَقِی شد
ویَقِی در اصل یَوْقِی بود اگرچه قاعدهٔ حذف واو یافته نشد مگر طرداً للباب حذف کردند وضمه بر یا ثقیل بود حذف
کرده یا را ساکن کردند یَقِی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تای علامت مضارع را حذف کردند وبعد
آن متحرک است وبآخر کلمه حرف علت ست آنرا حذف کرده علامت جزمے سقوط حرف علت پنداشتند قِ شد
درصراح می آرد وقایه بالکسر نگاه داشتن واگر ساکن میماند ای بعد حذف علامت مضارع نظر کن در عین کلمه
اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور را اول او بجای علامت مضارع در آر **سوال** بعد حذف
مضارع اگر ساکن باشد همزهٔ وصل چرا می آرند **جواب** تا ابتدا بالسکون لازم نیاید **سوال** همزه را چرا بزیادت
خاص کردند حرف دیگر را چرا زائد نکردند **جواب** زیراچه همزه از حروف حلق ست وحروف حلقیه بر حروف
باقیه بقوت وشرافت مقدم اند **سوال** ازمیان حروف حلق چرا همزه را خاص کردند **جواب** زیراچه او
بالف مبدل میشود والف حرف علت ست پس همزه را مناسبت گردید با حرف علت که کثیر الدور ومستحق زیادت
اند لهذا از وی یادش انسب افتاد **سوال** این همزه را همزهٔ وصل چرا نامیدند **جواب** زیراچه این همزه ماقبل خود را
بمابعد خود وصل میسازد وخود ازمیان بیرون آید ومقابل او همزهٔ قطع است که مابعد خود را از ماقبل خود قطع
میسازد وچون همزهٔ باب افعال **سوال** فا کلمه را حرکت چرا نه دادند که محذور ابتدا بالسکون لازم نمے آمد وحاجت
بهمزه نمی افتاد **جواب** اگر فتحه میدادند التباس بماضی می آمد در حال وقف واگر کسره میدادند در مضموم
العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد واگر ضمه میدادند در مکسور العین خروج از ضمه سوی کسره لازم می
آمد وباقی ابواب را بقیاس بریک نمط کردند **سوال** در اِضْرِبْ یعنی مکسور العین همزهٔ وصل مکسور چرا آوردند
جواب زیراچه کسره اصل ست در همزهٔ وصل **سوال** اصل در همزهٔ وصل کسره چرا شد **جواب** زیراچه همزهٔ وصل
حرف ست واصل در حروف سکون ست وساکن را وقتیکه حرکت داده شود حرکت کسره میدهند **سوال** ساکن را
وقتیکه حرکت میدهند کسره چرا میدهند **جواب اوّل** سکون عدم ست وکسره هم بمنزلهٔ عدم ست زیراچه بر فعل
داخل نمیشود ودر اسم در غیر منصرف هم داخل نمیشود پس بمنزلهٔ عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت
کسره میدهند کذا فی بعض حواشی تفسیر البیضاوی **جواب دوم** فتحه اخف است وضمه اثقل وکسره متوسط است
وخیر الامور اوسطها پس کسره اختیار کرده شد **سوال** در اِفْعَلْ مفتوح العین چرا همزهٔ وصل را فتحه ندادند **جواب**
برای ترک اصل که کسره همزهٔ وصل است وجهے وجیه نبود بر اصل خود او را گذاشتند وتغیر [illegible]ت
ست استعمال

عین امری ضروری ولازم نیست سوال الف ایمن باوجودیکه همزهٔ وصل ست وصل او کسره است چرا فتحه
داوندش جواب ایمن جمع یمین ست واین همزه وصل نیست بلکه همزه قطعی است لسبب کثرت استعمال بنظر خفت
فتحه داده شد وبهمین جهت در تلفظ حکم همزهٔ وصل پیدا کرده سوال در الف تعریف باوجودیکه همزهٔ وصل است واصل
او کسره است چرا فتحه دادند نحو الرجل جواب بسبب کثرة استعمال سوال در اکرم چرا همزهٔ امر را فتحه دادند باوجودیکه
عین کلمه مکسور ست می بایست که مکسور میشد جواب این همزه امر نیست بلکه الف قطعی است که از تکرم که در اصل
تاکرم بود محذوف شد چون علت حذف آن در امر باقی نمانده اعادهٔ آن گردید سوال از تاکرم الف را چرا حذف
کردند جواب بسبب اجتماع همزتین در ااکرم یک همزه حذف کرده شد وطرداً للباب در جمیع صیغ همچو تکرم و
یکرم ونکرم حذف کردند سوال از تکرم چون امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزهٔ محذوفه را باز آوردند وآخر
را ساکن کردند اکرم شد پس بروقت بنای امر حاضر معروف از تعد بعد حذف تا واو محذوفه را چرا باز نمی آرند
جواب اگر واو را باز آرند بسبب سکونش حاجت همزهٔ وصل خواهد افتاد وا وعد خواهد گردید پس ازان برعایت
مضارع که اصل اوست اعلال مضارع درو جاری کرده واو را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضائع خواهد
گردید لهذا باز نمی آرند کذا قال الرضی سوال در اعلم مثلا همزه وصل در خط چرا محذوف نمیشود جواب
تا مشتبه نشود بامر علم یعنے علِم سوال از اعراب رفع التباس خواهد شد جواب گاهے اعراب را
ترک میسازند وبهمین جهت برای تفرقه میان عُمَر بضم عین وفتح میم وعَمْرو بفتح عین وسکون میم واو را
در عمرو بفتح عین وسکون میم نویسند واگر اعتماد برای رفع التباس بر حرکت مے بود حاجت این تفرقه
هیچ نبود سوال چرا در عمرو بفتح عین وسکون میم واو را زائد کردند نه در عُمَر بضم عین وفتح میم جواب
زیرا چه در عمرو بفتح عین وسکون میم اول حرف مفتوح است وبعد ازان ساکن پس زیادتی واو درینجا
موجب ثقل نیست بخلاف عُمَر بضم عین وفتحه میم تنبیه اختلاف کرده اند درینکه همزه حرکه است یا حرف
بعضے برانند که حرکت است حرف نیست اگر حرف بودی او را صورتے معین در خط بودی وحال آنکه صورتے
معین در خط نیست واکثر قائل اند بآنکه حرف ست زیرا چه گاهے ساکن هم مے شود پس اگر حرکت
باشد لازم مے آید اجتماع النقیضین یعنی حرکت وسکون کذا فی بعض الشروح وغیرها لطائفه اولی
میتوان گفت که برای هر حرف صورتے معین بودن را مسلم نمیدارم واگر کسے تصریح کرده باشد
بنای امر مخاطب خواهد بود فافهم و آخر را ساکن کن بوجهے که سابق گذشت اگر حرف علت نباشد چون

۵۱ ای بسبب کثرت استعمال ۱۲ ۵۲ ای بجهت ترک اعراب ۱۲ ۵۳ کذا قیل واین محض توجیهی ست والا زیادت واو در هر یکے ازین هر دو لفظ که باشد موجب ثقل نیست زیرا چه ثقل معتبر است در تلفظ نه در کتابت فافهم ۱۲ ۵۴ ای شرح زو…

از تسمع اسمع واز تضرب اضرب چون خواستند که از تسمع و تضرب بناء امر حاضر معروف سازند تاء علامت
مضارع را حذف کردند بعدش سین وضاد ساکن مانده نظر کردند بر عین کلمه که در تسمع مفتوح است
ودر تضرب مکسور ست همزهٔ وصل مکسور در اول کلمه در آوردند وآخر را ساکن کردند اسمع واضرب شد
واگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از ترمی ارم در اصل ترمی بود از باب
ضرب یضرب ضمه بر یاء دشوار داشته ساکن کردند ترمی شد چون امر حاضر معروف بنا کردند علامت مضارع
را حذف کرده مابعدش را ساکن یافتند وعین کلمه را مکسور یافته همزهٔ وصل مکسور در اول کلمه در آوردند و یاکه
حرف علت ست ساقط شد ارم گردید واز تخشی اخش در اصل تخشی بود از باب سمع یسمع یا متحرک ماقبل
او مفتوح یا را الف کردند تخشی شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تا را حذف کرده مابعد آن
ساکن وعین کلمه را مفتوح یافتند همزه وصل مکسور آوردند والف را که در آخر کلمه است حذف کردند
اخش شد واگر عین کلمه مضموم باشد همزهٔ وصل مضموم در اول در آرسوال در مثل اکتب ای
مضموم العین همزه را کسره که اصل ست در همزه وصل چرا ندادند جواب بر تقدیر کسره خروج
از کسره سوی ضمه لازم مے آمد واین مکروه است سوال کاف فاصل موجود ست پس خروج از
کسره سوی ضمه لازم نمے آید جواب حرف ساکن مانع وفاصل قوی نیست اعتبار ندارد ولهذا
واو قنوة را بیا بدل کرده قنیة مے گویند زیراکه نون ساکن بمنزله معدوم ست پس واو بسبب کسره
ماقبل ای قاف یا شد سوال همزه را فتحه چرا ندادند باآنکه فتحه اخف ست جواب برای موافقت
عین کلمه ونیز اگر فتحه میدادند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف ملتبس میشد وآخر را ساکن
کن اگر حرف علت نباشد چون از تنصر انصر تا علامت مضارع را حذف کرده مابعدش را ساکن وعین کلمه را
مضموم یافتند همزهٔ وصل مضموم در آوردند وآخر را ساکن کردند انصر شد واگر در آخر او حرف علت باشد
ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از تدعو ادع در اصل تدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل پنداشته حذف
کردند تدعو بسکون واو شد چون بناء امر حاضر معروف خواستند تاء علامت مضارع را حذف کرده مابعدش
را ساکن وعین کلمه را مضموم یافتند همزهٔ وصل مضموم در اول کلمه آوردند وآخر او حرف علت است ساقط شد
ادع شد چون خواهی که امر حاضر مجهول وامر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام امر مکسور در اول او ای فعل
مضارع در آر سوال درین صیغ علامت مضارع را چرا حذف نکردند جواب بسبب قلت استعمال

اینهاپس زیادت حروف در ینها مضائقه ندارد سوال درامر غائب لام امر چرا زائد کردند جواب بمناسبت آنکه لام از وسط مخارج مے برآید و غائب نیز متوسط است میان متکلم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب معروف نمی آید در مخاطب مجهول چرا زائد کردند جواب در مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده شد و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال است سوال لام امر را باول کلمه چرا آوردند جواب تا از ابتدا کلم معلوم شود که این نوع دیگرست از کلام سوال لام امر مکسور چرا شد جواب بجهت مشابهت او بالام جاره و وقت دخول او بر مظهر چون لزید زیراچه جزم که عمل لام امر ست مخصوص ست بافعال همچو جر که عمل لام جر ست مخصوص ست باسماء سوال لام جاره بر وقت دخول او بر مظهر چرا مکسور میشود جواب برای موافقت عمل خود زیراچه عمل او جر ست سوال هرگاه لام جاره بر مضمر داخل شود چون له ولک ولنا پس چرا مفتوح میشود جواب حروف مفرده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشد ابتدا بسکون لازم خواهد آمد مبنی بر حرکت شده اند و چون فتحه اخت سکون است در خفت لهذا در بناء اینها فتحه اختیار کرده شد کذا قال المحقق اللاهوری فی حاشیة تفسیر البیضاوی سوال این لام جاره با لام تاکید که بر ضمیر داخل شود مشتبه خواهد شد که او هم مفتوح میباشد جواب ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون له و لهو پس امتیاز حاصل ست سوال جر چرا مختص شد باسم جواب زیراچه جر خاصه اضافت است و اضافت خاصه اسم سوال جزم چرا در فعل خاص شد جواب زیراچه فعل ثقیل است پس محتاج شد بطرف خفت باسکان سوال لام امر را بسبب دخول واو یا فا ساکن چرا میکنند چون ولیضرب فلیضرب جواب واو و فا بمنزله جزء کلمه میشوند که وقف بر اینها بدون کلمه ممتنع است پس بنظر تخفیف کسره را حذف کردند چنانکه در فخذ فخذ میگویند و اما ثم پس او را بر فا حمل کردند بمناسبت میان هر دو که هر دو برای تعقیب دال اند سوال حرفے از حروف علت بمقام لام چرا زائد نکردند جواب درینصورت در امر غائب اجتماع دو حرف علت لازم مے آمد یکے علامت مضارع دوم علامت امر و این ثقیل است و مخاطب مجهول را بر او حمل کردند و آخر را جزم کن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد در تعبیر بلفظ جزم تنبیه است بر اینکه امر بالام معرب ست سوال عامل جزم کدام ست جواب همین لام امر که مشابهت دارد با حرف شرط همچنانکه حرف شرط معنی استقبال پیدا میسازد همچنان لام امر معنی استقبال پیدا مینماید بهمین مشابهت لام امر عمل حرف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیراچه اگر ساقط نشود عمل لام امر مفهوم نشود چه سکون از پیشتر بود چون لیدع در اصل یدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن کردند یدعو بسکون واو شد

له ای واحد منضم الکلمه ۱۲ منه ۱۲ سله فخذ بالکسر الوسط و سکون مع فتح الاول والکسر ران ۱۲ صراح

چون خواستند که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را که حرف علت بود حذف کردند لیدغ شد ولیرم در اصل
یرمی بضم یا بود ضمه بر یا ثقیل داشته ساکن کردند یرمی بسکون یا شد چون لام امر آوردند علامت جزمی سقوط حرف
علت شد لیرم گردید ولیخش در اصل یخشی بضم یا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح یا را با الف بدل کردند یخشی بالف
گردید چون لام امر آوردند ساقط گشت لیخش گردید و نون تاکید ثقیله باشد خواه خفیفه چنانچه در مضارع می آید
ای بطوریکه دانستی از حذف واو و یا واو خال بالف وغیره در امر نیز می آید **سوال** در آخر امر هر دو نون تاکید چرا
آورده میشود **جواب** برای تاکید طلب زیراچه امر موضوع است برای طلب **بحث امر حاضر معروف** اِفعَل
بکن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف اِفعَلَا بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال
صیغه تثنیه مذکر بحث الخ **سوال** نون اعرابی را چرا حذف کردند **جواب** زیراچه او بدل اعراب است ای رفع و هرگاه
اعراب وقت بناء امر ساقط میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد اِفعَلُوا بکنید شما همه مردان در زمانه استقبال
صیغه جمع مذکر بحث الخ اِفعَلِی بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ اِفعَلَا بکنید شما دو
زنان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مؤنث بحث الخ اِفعَلْنَ بکنید شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع
مؤنث بحث الخ **سوال** نون جمع مؤنث را چرا حذف نمیکنند همچو نون اعرابی **جواب** زیراچه این علامت جمع
مؤنث و ضمیر فاعل است و علامت تغیر نه پذیرد **فائده** نزد کوفیین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و او معرب
و مجزوم بلام امر که مقدر است و اصل اِفعَل لِتَفعَل بود لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت مضارع بسبب
تفرقه میان مضارع و امر حذف کردند باقی ماند فاء ساکن ناگزیر داخل کرده شد همزه وصل بجای علامت مضارع
و دلیل می آرند بقول باری تعالی فَلْتَفْرَحُوا باظهار لام با تای مخاطب و این است قراءت یعقوب و بصریان جواب
میدهند که این قراءة شاذه است اعتبار ندارد و دیگر قراء معتبرین فَلْيَفْرَحُوا بیای تحتانیه خوانده اند **بحث امر حاضر
مجهول** لِتُفعَلْ باید که کرده شوی تو یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول لِتُفعَلَا لِتُفعَلُوا لِتُفعَلِي لِتُفعَلَا
لِتُفعَلْنَ حاجت بیان معانی این صیغ نیست **بحث امر غائب معروف** لِيَفعَلْ باید که بکند آن یکمرد
صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف لِيَفعَلَا لِيَفعَلُوا لِتَفعَلْ لِتَفعَلَا لِيَفعَلْنَ لِأَفعَلْ لِنَفعَلْ بر عاقل معانی این صیغ
مخفی نیستند **بحث امر غائب مجهول** لِيُفعَلْ باید که کرده شود آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول لِيُفعَلَا
لِيُفعَلُوا لِتُفعَلْ لِتُفعَلَا لِيُفعَلْنَ لِأُفعَلْ لِنُفعَلْ بر مستیقظ معانی این صیغ ظاهر اند **فائده** گاه باشد که لام امر را
بقیام قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول باری تعالی قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ ای لیقیموا کذا قیل

سوال در امر چرا بحث حاضر معروف را علحده ذکر کرد و بحث غائب معروف را علحده **جواب** زیرا که در صیغه
معروفش تغییر تام از فعل مضارع گردیده است بخلاف صیغه غائب معروف که تغییری ناقص دارد لهذا جدا جدا ذکر کرد
سوال دو صیغه متکلم را چرا بحثی علحده نکرد **جواب** بسبب قلت عدد اینها و قلت استعمال اینها زیرا چه امر
بنفس خود قلیل است به نسبت امر غیر خود را **سوال** دو صیغه متکلم را بضمن بحث غائب معروف چرا ذکر کرد **جواب**
زیرا چه طریقه بنای امر غائب و امر متکلم یکی ست لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند **سوال** طریقه بنای امر حاضر مجهول
و امر غائب مجهول یکی ست پس چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد **جواب** در معروف هر دو بحث امر حاضر و امر غائب جدا
جدا ذکر کرده شدند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث امر حاضر و امر غائب علحده علحده ذکر کرده شدند و نهی را نیز بر طبق
امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد شد بجهت مناسبت امر و نهی در فعلیت و انشائیت **فقد بر بحث امر حاضر**
معروف بانون ثقیله اِفْعَلَنَّ هر آئینه بکن تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف بانون ثقیله اِفْعَلَانِّ
اِفْعَلُنَّ صیغه جمع مذکر حاضر اِفْعَلِنَّ صیغه واحد مؤنث حاضر اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ **سوال** در اِفْعَلَنَّ لام را حرکت
چرا دادند **جواب** تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم لازم نیاید **سوال** فتحه را چرا خاص کردند **جواب** بسبب خفت
فتحه و ثقل نون ثقیله پس تعادل پیدا گردید **سوال** در اِفْعَلُنَّ واو را چرا حذف کردند **جواب** بسبب اجتماع
ساکنین ای واو و نون مدغم **سوال** در اِفْعَلِنَّ یا را چرا حذف کردند **جواب** بسبب اجتماع ساکنین ای
یا و نون مدغم **سوال** در اِفْعَلَانِّ الف را چرا حذف نکردند با وجود اجتماع ساکنین ای الف و نون مدغم **جواب اوّل**
تا التباس بواحد لازم نیاید **سوال** نون تاکید در تثنیه مکسور ست و نون تاکید در واحد مفتوح است پس التباس مرتفع
شد **جواب** التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب خدشه هست زیرا چه التباس در کتابت میان واحد مذکر حاضر و
جمع مذکر حاضر نیز موجود است **جواب دوم** اصل در نون فتحه است برای خفت و در تثنیه نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت
بنون تثنیه در وقوع آن بعد الف پس وقتی که الف حذف کرده خواهد شد کسره نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم
خواهد آمد **جواب سوم** چون الف متصل شده بمنزله جزء کلمه گردیده است لفظاً و معنیً و نون هم شدة اتصال دارد
پس اِفْعَلَانِّ در حکم کلمه واحده است و تلفظ آن بمرتبه واحد خواهد شد و اینچنین اجتماع ساکنین که اوّل مده و ثانی مدغم باشد
در کلمه واحده درست ست **سوال** اتصال واو در جمع مذکر حاضر ای اِفْعَلُنَّ و اتصال یا در واحد مؤنث حاضر
ای اِفْعَلِنَّ مثل اتصال الف است در تثنیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است پس چرا واو و یا را بسبب
اجتماع ساکنین حذف کردند **جواب** چون بدخول نون خفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر واو و یا

بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علے غیر حده پس نون ثقیله را بران قیاس کردند
وبعد الف چون نون خفیفه نمی آید لهذا درینباب قیاس بر خفیفه نمی توان کرد پس در تثنیه الف قبل نون مسلم
داشته خواهد شد **بحث امر حاضر مجهول بانون ثقیله** لَتُفعَلَنَّ باید که هر آئینه کرده شوی تو یک مرد
صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول بانون ثقیله لَتُفعَلَانِّ لَتُفعَلُنَّ لَتُفعَلِنَّ لَتُفعَلَانِّ لَتُفعَلْنَانِّ بر متذکر
معانی این صیغ مخفی نخواهد ماند **بحث امر غائب معروف بانون ثقیله** لِیَفعَلَنَّ باید که هر آئینه
بکند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف بانون ثقیله لِیَفعَلَانِّ لِیَفعَلُنَّ لِتَفعَلَنَّ
لِتَفعَلَانِّ لِیَفعَلْنَانِّ لَافعَلَنَّ لِنَفعَلَنَّ بر بصیر معانی این صیغ ظاهر اند **بحث امر غائب مجهول
بانون ثقیله** لِیُفعَلَنَّ باید که هر آئینه کرده شود آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول بانون ثقیله
لِیُفعَلَانِّ لِیُفعَلُنَّ لِتُفعَلَنَّ لِتُفعَلَانِّ لِیُفعَلْنَانِّ لَاُفعَلَنَّ لِنُفعَلَنَّ بر واقف معانی این صیغ روشن اند
بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه اِفعَلَنْ هر آئینه بکن تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث
امر حاضر معروف بانون خفیفه اِفعَلُنْ صیغه جمع مذکر حاضر اِفعَلِنْ صیغه واحد مونث حاضر ومعانی این صیغ ظاهر
اند **بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه** لِتُفعَلَنْ البته باید که کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد
مذکر بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه لِتُفعَلُنْ صیغه جمع مذکر حاضر لِتُفعَلِنْ صیغه واحد مونث حاضر ومعانی
این دو صیغه ظاهر اند **بحث امر غائب معروف بانون خفیفه** لِیَفعَلَنْ البته باید که بکند آن
یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب معروف بانون خفیفه لِیَفعَلُنْ صیغه جمع مذکر غائب لِتَفعَلَنْ صیغه
واحد مونث غائب لَافعَلَنْ لِنَفعَلَنْ این دو صیغه حکایت نفس متکلم اند ومعانی این صیغ ظاهر اند **بحث
امر غائب مجهول بانون خفیفه** لِیُفعَلَنْ البته باید که کرده شود آن یک مرد صیغه واحد مذکر
بحث امر غائب مجهول بانون خفیفه لِیُفعَلُنْ صیغه جمع مذکر غائب لِتُفعَلَنْ صیغه واحد مونث غائب
لَاُفعَلَنْ لِنُفعَلَنْ این هر دو صیغ حکایت نفس متکلم اند ومعانی این صیغ بر متذکر آسان ست وزمانه استقبال
را در معانی صیغهای امر ملحوظ باید داشت **فائده** اگر مامور جماعتے باشد که بعضے ازان حاضر اند وبعضے غائب
پس قیاس مقتضی آنست که حاضر بر غائب غلبه داده بصیغه جمع حاضر خطاب خواهند کرد وجائز نیست درین
صورت داخل کردن لام بر مضارع مخاطب تا کلمه تا دلالت بر خطاب نماید وکلمه لام بر غائب **فصل** اینهمه
که گفته شد بحث امر معروف ومجهول حاضر وغائب ومتکلم بود چون خواهی که نهی بنا کنی **سوال** تعریف

نہی چیست جواب نہی فعلیست موضوع برای طلب ترک حدثی کہ ماخذ آن فعلست اعم است از انکہ
متکلم استعلا کردہ باشد یا نہ ونزد ارباب اصول در نہی استعلا ضرورست سوال این چنین افعال را
نہی چرا مے نامند جواب زیرا چہ نہی در لغت بمعنی باز داشتن از کار وگفت وجز آن کذا فی الصراح و
مناسبت میان معنی لغوی واصطلاحی ظاہر است سوال مبحث امر را بر مبحث نہی در ذکر چرا مقدم
کرد جواب اول برعایت آنکہ امر مقدم ست شرعا بر نہی زیرا چہ مرد مکلف اولا بامر متعلق بایمان
تکلیف دادہ میشود وہرگاہ ایمان آورد پس او را تکلیف اجتناب از نواہی دادہ می آید جواب دوم
بر نہی حرف نہی کہ مفید معنی عدم ست داخل ست نہ برامر ووجودی مقدم است بر عدمی باعتبار شرف
پس لای نہی ای لائیکہ دلالت بر نہی دارد وقید نہی برای اخراج لای نفی ست در اولش ای در اول
فعل مضارع در آر سوال چرا نہی را از فعل مضارع بنا می کنند نہ از فعل ماضی جواب برای مناسبت
معنی استقبالیت کہ در نہی ہم زمانہ مستقبل مستفاد ست سوال لای نہی را در اول فعل مضارع چرا می
آرند جواب تا از عنوان تکلم مفہوم شود کہ این نوع دیگر ست از کلام ولای نہی در آخر فعل مضارع
در پنج محل ای واحد مذکر غائب وواحد مؤنث غائب وواحد مذکر حاضر ودو صیغۂ حکایت نفس متکلم جزم کند
مثل لم ای چنانکہ لم جزم کند اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد سوال لای نہی چرا جزم
مے کند جواب اول بسبب مشابہت او با حرف شرط زیرا چہ آنچنان کہ حرف شرط نقل میکند مضارع
را سوی معنی استقبال ہمچنان لای نہی نقل میکند وچون حرف شرط جازم است لای نہی ہم جزم
خواہد کرد جواب دوم چون لای نہی ناقص کرد معنی مضارع را کہ از زمانہ حال بری ساختہ بزمانہ
استقبال را باقی داشت پس در لفظ ہم نقصانی داد کہ حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند
بر نقصان معنی جواب سوم لای نہی مشابہ است بلام امر زیرا چہ لام امر برای طلب فعل ست ولای
نہی برای طلب ترک پس ہر دو شریک شدند در طلب لہذا عمل او نمود سوال نہی معرب ست یا مبنی
جواب نہی معرب ست زیرا چہ علت اعراب یعنی مشابہت تامہ با اسم فاعل موجود ست وبرای
تنبیہ بر معرب بودنش مصنف رحمہ اللہ لفظ جزم را اختیار کرد نہ لفظ سکون را ووقف واز ہفت محل
ای چار تثنیہ ودو جمع مذکر غائب ومذکر حاضر وواحد مؤنث حاضر نون اعرابی را ہم دور نماید زیرا چہ نون
اعرابی بدل اعراب برفع است وہرگاہ لای نہی اعراب را حذف ساخت پس نون اعرابی را ہم دور

خواهد کرد و در محل اهر جمع مؤنث غائب حاضر در لفظ مضارع هیچ عمل نکند زیرا چه درین دو صیغه نه اعراب است و نه نون
اعرابی اد نون تاکید چنانکه در فعل مضارع می آید ای بطوریکه دانستی از حذف واو و یا و ادخال الف وغیرهم بران طریق در
نهی نیز مے آید برای تاکید طلب ترک فعل **بحث نهی حاضر معروف** لاتفعلُ مکن تو یکمرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف لاتفعلا مکنید شما دو مردان در زمانه استقبال لاتفعلوا مکنید شما همه
مردان در زمانه استقبال لاتفعلی مکن تو یک زن در زمانه استقبال لاتفعلا مکنید شما دو زنان در زمانه استقبال
لاتفعلنَ مکنید شما همه زنان در زمانه استقبال و در معنی هر صیغه لحاظ زمانه و بحث باید ساخت **بحث نهی حاضر**
مجهول لاتُفعَل نکرده شوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول لاتُفعَلا
لاتُفعَلوا لاتُفعَلی لاتُفعَلا لاتُفعَلنَ و معانی این صیغ ظاهر اند **بحث نهی غائب معروف** لایفعل
نکند آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف لایفعلا لایفعلوا لاتفعل لاتفعلا
لایفعلن لاافعل لانفعل و معانی این صیغ روشن اند **بحث نهی غائب مجهول** لایُفعَل نکرده
شود آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول لایُفعَلا لایُفعَلوا لاتُفعَل لاتُفعَلا لایُفعَلن
لااُفعَل لانُفعَل و معنی هر یک پوشیده نیست **بحث نهی حاضر معروف بانون ثقیله** لاتفعلنَّ
البته مکن تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف بانون ثقیله لاتفعلانِّ لاتفعلُنَّ لاتفعلِنَّ
لاتفعلانِّ لاتفعلنانِّ و معنے هر یک مخفی نیست **بحث نهی حاضر مجهول بانون ثقیله** لاتُفعَلَنَّ
البته کرده نشوی تو یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر مجهول بانون ثقیله لاتُفعَلانِّ لاتُفعَلُنَّ
لاتُفعَلِنَّ لاتُفعَلانِّ لاتُفعَلنانِّ و معنی هر یک مخفی نیست **بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله**
لایفعلنَّ البته نکند آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف بانون ثقیله لایفعلانِّ
لایفعلُنَّ لاتفعلنَّ لاتفعلانِّ لایفعلنانِّ لاافعلنَّ لانفعلنَّ و معانی این صیغ روشن اند **بحث نهی**
غائب مجهول بانون ثقیله لایُفعَلَنَّ البته نکرده شود آن یکمرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی
غائب مجهول بانون ثقیله لایُفعَلانِّ لایُفعَلُنَّ لاتُفعَلَنَّ لاتُفعَلانِّ لایُفعَلنانِّ لااُفعَلنَّ لانُفعَلنَّ و معانی
مستتر نیستند **بحث نهی حاضر معروف بانون خفیفه** لاتفعلَنْ البته مکن تو یکمرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف بانون خفیفه لاتفعلُنْ البته مکنید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه
جمع مذکر بحث الخ لاتفعلِنْ البته مکن تو یکزن در زمانه استقبال صیغه واحد مؤنث بحث الخ **بحث نهی**

حاضر مجہول بانون خفیفہ لاتُفعَلَن البتہ نکردہ شوی تو یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی حاضر مجہول بانون خفیفہ لاتُفعَلُن البتہ نکردہ شوید شما ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث الخ۔ لاتُفعَلِن البتہ نکردہ شوی تو یکزن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مونث بحث الخ بحث نہی غائب معروف بانون خفیفہ لایَفعَلَن البتہ نکند آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب معروف بانون خفیفہ لایَفعَلُن البتہ نکنند آن ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث الخ لاتَفعَلَن البتہ نکند آن یکزن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مونث بحث الخ لاافعلن البتہ نکنم من یکمرد یا یکزن در زمانہ استقبال صیغہ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ لانفعلن البتہ نکنیم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانہ استقبال صیغہ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ بحث نہی غائب مجہول با نون خفیفہ لایُفعَلَن البتہ نکردہ شود آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب مجہول با نون خفیفہ لایُفعَلُن البتہ نکردہ شوند آن ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث الخ لاتُفعَلَن البتہ نکردہ شود آن یکزن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مونث بحث الخ لاافعلن البتہ نکردہ شوم من یکمرد یا یکزن در زمانہ استقبال صیغہ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ لانفعلن البتہ نکردہ شویم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانہ استقبال صیغہ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ **فصل** انیہمہ کہ گفتہ شد بحث نہی معروف و مجہول بود چون خواہی کہ اسم فاعل بنا کنی **سوال** مبحث نہی را بر مبحث اسم فاعل چرا مقدم کرد **جواب** زیرا کہ نہی فعل است و مناسبت باہم در فعلیت و انشائیت بخلاف اسم فاعل کہ مخالف امر است **سوال** تعریف اسم فاعل چیست **جواب** اسم فاعل اسمیست کہ مشتق باشد از مضارع تا دلالت کند بر ذاتے کہ قائم باشد بآن ذات فعل بمعنے حدوث بدون لحاظ تفضیل و زیادتی او بر چیز دیگر و خالق و رازق وغیرہ کہ صفات الٰہی ہستند استمرار و دوام بنظر صیغہ نیست بلکہ باعتبار موصوف اینہا کہ قدیم و دائم است پس در اسم فاعل داخل خواہند شد و ہمچنین حائض و طالق و امثال آنہا کہ معنی ثبوت در اینہا بعارض استعمال پیدا شدہ اند نہ بالوضع و خلیل گوید کہ اینہا اسم فاعل نیستند بلکہ اشتقاق اینہا از حیض و طلاق ہمچو اشتقاق دارع است از ورع[1] بمعنے صاحب ورع پس بمعنے ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم فاعل گرفتہ میشود از مضارع معروف **سوال** اسم فاعل از مضارع چرا مشتق شد نہ از مصدر و ماضی **جواب** برائے مناسبت تامہ اسم فاعل مر فعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع ہر دو صفۃ نکرہ

[1] ورع بالکسر زدہ و دارع زدہ دار ۱۲ صراح۔

چنانچه گذشت **سوال** از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع مجهول نمیگیرند **جواب** مضارع معروف
منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل بدین مناسبت از معروف مشتق
کردند پس علامت مضارع را حذف کن **سوال** علامت مضارع را چرا حذف کردند **جواب** زیراکه اسم فاعل
مضارع نیست پس علامت مضارع هم در و نخواهد ماند **سوال** از یفعل مشتق است یا از تفعل **جواب** اول
از یفعل زیراکه اسم فاعل اسم ظاهر ست و اسماء ظاهره حکم غائب دارند و غائب بغائب مناسبت دارد **جواب**
دوم در بعض احیان اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این قرینه قویست که از غائب مشتق ست بعد از ان
فا کلمه را فتحه ده زیراکه فا ساکن است و ابتدا بالسکون متعذر ست پس حرکت دادند و فتحه اخف حرکات ست
درمیان فا و عین الف فاعل در آر **سوال** الف را چرا زائد کردند **جواب** اگر زائد نمی کردند و فا فعل را فتحه
داده اند پس بواحد مذکر غائب ماضی مشتبه میشد و اگر ضمه میدادند در مضارع مکسور العین بواحد مذکر غائب ماضی
مجهول مشابه میشد و اگر کسره میدادند در مضارع مضموم العین خروج از کسره سوی ضمه لازم مے آمد و اگر فا را
فتحه داده عین را ساکن میکردند ملتبس مصدر میشد **سوال** الف را برای زیادت چرا خاص کردند **جواب**
الف اول حرف ابجد ست با آنکه زیادتی حرف علت اولی ست و الف خفیف ست **سوال** میان فا و عین چرا الف
فاعل زائد کردند با وجود اول فا کلمه فا را ساکن داشته چرا نه آوردند **جواب** الف ساکن است ابتدا بالسکون میشد و اگر حرکت میدادند
پس بحالت ضمه مشابه میشد در مضموم العین بامر حاضر معروف در حال وقف و اگر فتحه میدادند مشابه میشد با متکلم واحد مضارع
و بر تقدیر کسره مشابه میشد در مفتوح العین و مکسور العین بامر حاضر معروف در حال وقف **سوال** الف را در آخر چرا
نه آوردند **جواب** درینصورت مشابه میشد به تثنیه مذکر غائب فعل ماضی **سوال** میان عین و لام چرا نه آوردند
جواب می بایست که قبل فا می آوردند و بسبب مانعی این امر ممکن نشد چنانچه گذشت پس بعد فا آوردند که مهما
امکن از اول کلمه معلوم شود که این نوع دیگر ست از کلمات و عین کلمه را کسره ده ای در حالیکه مضموم العین یا
مفتوح العین باشد و الا بحال خود ماند **سوال** عین اسم فاعل را کسره چرا دادند **جواب** اگر فتحه میدادند
بماضی باب مفاعلت در حال وقف مشابه مے شد و اگر ضمه مے دادند ثقیل مے شد **سوال** بتقدیر
کسره هم بامر باب مفاعلت در حالت وقف مشتبه شد **جواب** در حالت وقف اگر اسم فاعل معرف باللام
است پس بسبب الف و لام از امر باب مفاعلت ممتاز خواهد شد و اگر نکره است البته التباس لازم
خواهد آمد مگر این التباس بامر مضائقه ندارد زیراچه امر ماخوذ از مستقبل است و اسم فاعل هم ماخوذ از مستقبل ست

له ای در حال وقف ۱۲ سله ای در حال وقف ۱۲ سله و نیز التباس قلیل است بامر باب مفاعلت نه بامر اکثر ابواب ۱۲ —

کذا قیل و میتوان گفت که در حالت وقف اگر نکره است تنوینش مبدل بحرف علت خواهد گردید پس التباس لازم نخواهد آمد فتدبر و لام کلمه را تنوین که عبارتست از نون ساکن زائد که تابع آخر کلمه باشد و در کتابت بنا ید زیاده کن زیراچه تنوین خاصه اسم است و تفصیلش در کتب نحویه باید جست تا اسم فاعل شود **سوال** اسم فاعل معرب است یا مبنی **جواب** معرب است مگر ما قبل تاء تانیث در نحو فاعلة مبنی ست بر فتحه زیراکه او بسبب اتصال تاء تانیث بمنزله وسط کلمه گردیده است و بنا بر فتحه برای خفت فتحه است

بحث اسم فاعل فَاعِلٌ کننده آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل و آنچه بعضی معنیش نوشته اند کننده یک مرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل انتهی اغلط محض است زیراچه در معنیش زمانه ماخوذ نیست بلکه زمان از خارج مستفاد میشود فتامل فَاعِلَانِ کنندگان آن دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ فَاعِلُونَ کنندگان آن همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ فَاعِلَةٌ کننده آن یک زن صیغه واحد مونث الخ فَاعِلَتَانِ کنندگان آن دو زنان صیغه تثنیه مونث بحث الخ فَاعِلَاتٌ کنندگان آن همه زنان صیغه جمع مونث بحث الخ **سوال** صیغه اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته می شود **جواب** ضابطه اش اینست که میم مضموم بجای حرف مضارع در اول بیارد و ما قبل آخر را کسره دهد اگر مکسور نباشد نحو مُکْرِمٌ از یُکْرِمُ و مُدَحْرِجٌ از یُدَحْرِجُ **سوال** حرفی از حروف علت بعد حذف علامت مضارع نیاوردند **جواب** اگر الف می آوردند ابتدا بالسکون لازم می آمد و واو در اول کلمه زائد نمی آید و اگر یا را می آوردند بمضارع مشتبه میشد **سوال** وجه تخصیص میم چیست **جواب** زیراچه میم متحد المخرج است بواو زیراچه هر دو شفوی هستند **سوال** میم را ضمه چرا دادند **جواب** اگر فتحه میدادند پس اسم فاعل باب افعال باسم ظرف از یفعل مکسور العین مشابه میشد باقی ماند کسره و ضمه و ضمه اقوی است و اول کلام متحمل آنست لهذا ضمه دادند با آنکه ضمه مناسب میم است زیراچه ضمه شفوی است و میم هم شفوی **سوال** ما قبل آخر را کسره چرا داده شود **جواب** تا فرق شود میان اسم فاعل و اسم مفعول که ما قبل آخرش مفتوح است **سوال** این ضابطه مخدوش است زیراچه اسم فاعل ثلاثی مزید فیه بر غیر این وزن هم یافته شد چون مسهب[۱] از اسهب و محصن[۲] از احصن و یافع[۳] از ایفع و وارس[۴] از اورس **جواب** اینچنین الفاظ شاذ اند در شرح زنجانی وغیره تصریح شده و ذا اینها مرقوم است **فصل** انهمه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم مفعول بنا کنی **سوال** چرا از بحث اسم فاعل بحث اسم مفعول را موخر کرد **جواب** بسبب

۵ ایراس زرد شدن برگ ۱۲

آنکه اسم فاعل دال است بر فاعل و اسم مفعول دال است بر مفعول و فاعل اشرف است
از مفعول بجهت صدور فعل از فاعل نه از مفعول و نیز فاعل عمده است در کلام که مسند الیه میشود و اتمام
جمله فعلیه او موقوف است بخلاف مفعول که فضله است **سوال** تعریف اسم مفعول چیست **جواب**
اسمے که مشتق باشد از مضارع مجهول تا دلالت کند بر چیزے که بر و فعل اے حدث واقع شود بدون
لحاظ تفضیل او بر دیگرے اسم مفعول ساخته مے شود از مضارع مجهول **سوال** از فعل مضارع چرا
اسم مفعول را بنا میسازند **جواب** بسبب مناسبت آنها باسم فاعل که لازم است و بناء او از فعل مضارع
است **سوال** از فعل مضارع مجهول چرا بنا مے کنند **جواب** برائے مناسبت میان اسم مفعول
و فعل مضارع مجهول زیراچه هر دو مبنی للمفعول اند پس علامت مضارع را حذف کن **سوال** علامت
مضارع را چرا حذف مے کنند **جواب** زیراکه فعل مضارع باقی نمانده است بعد ازان اے
بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح در اول او اے در اول انچه باقی مانده است در آر اے
بجائے علامت مضارع **سوال** میم را چرا زائد کردند **جواب** لائق بزیادت حروف علت بودند
بسبب کثرت دور اینها و چون زیادت آنها دشوار است زیراچه اگر الف زائد میکردند ابتدا بسکون لازم
مے آمد و اگر یا را زائد میکردند مشابه بمضارع غائب میشد و زیادتی واو در اول کلمه نیامده است لهذا
میم که مناسب واو است زیاده کرده شد کذا قیل و این جواب خالی از خدشه نیست زیراچه تضرب
در اصل وضرب بود چنانچه اینمعنی بتفصیل گذشت پس واو در اول کلمه زائد آمد اگرچه بتا بدل شد
مثال **سوال** میم را فتحه چرا دادند **جواب** زیراچه فتحه اخف حرکات است و عین کلمه را ضمه ده
اے در حالیکه مکسور العین و مفتوح العین باشد و الا بحال خود ماند **سوال** عین کلمه را ضمه چرا
دادند **جواب اوّل** زیراچه اسم مفعول دال ست بر مفعول و مفعول مسلوب الاختیار ست پس
بوده باشد ضعیف پس معین کردند ضم عین تا جبر نقصان گردد همچنین است در بعضے از شروح
شافیه **جواب دوم** اگر فتحه میدادند مشابه مے شد باسم ظرف که مفتوح العین باشد و اگر کسره
مے دادند ملتبس مے شد باسم ظرف که مکسور العین باشد لهذا اختیار ضم افتاد و میان عین و لام
واو مفعول در آر مراد از آوردن واو پیدا کردن اوست و چون مَفعُل بضم عین در کلام قوم بدون
تا یافته نشد لهذا ضمه عین کلمه را اشباع کردند واو پیدا شد و لام کلمه را تنوین ده زیراچه تنوین خاصه

اسم است تا اسم مفعول گردد بحث اسم مفعول مَفعُولٌ کردہ شدہ یک مرد صیغہ واحد مذکر بحث اسم مفعول مَفعُولَانِ کردہ شدگان دو مردان صیغہ تثنیہ مذکر بحث الخ مَفعُولُونَ کردہ شدگان ہمہ مردان صیغہ جمع مذکر بحث الخ مَفعُولَۃٌ کردہ شدہ یک زن صیغہ واحد مؤنث الخ مَفعُولَتَانِ کردہ شدگان دو زنان صیغہ تثنیہ مؤنث بحث الخ مَفعُولَاتٌ کردہ شدگان ہمہ زنان صیغہ جمع مؤنث بحث الخ

سوال صیغہ اسم مفعول از غیر ثلاثی مجرد چگونہ ساختہ مے شود **جواب** ہمچو صیغہ اسم فاعل مگر آنکہ ماقبل آخر را فتحہ خواہند داد برائے حصول فرق میان اسم فاعل و اسم مفعول اعم است کہ این فتحہ لفظا باشد نحو مُستَخرَجٌ یا اصلا نحو مُختَارٌ کہ در اصل مُختَیَرٌ بفتح یای تحتانیہ بود بقاعدہ قال الف شد **سوال** اگر ماقبل آخر را در اسم فاعل فتحہ و در اسم مفعول کسرہ میدادند فرق حاصل میشد **جواب** چون در مضارع مجہول ماقبل آخر مفتوح است لہذا فتحہ ماقبل آخر در اسم مفعول مناسب شد نہ در اسم فاعل **سوال** در اسم مفعول غیر ثلاثی مجرد تغیرے بسیار نشد جز آنکہ میم مضموم را بدل حرف مضارع اضافہ کردند پس چرا در اسم مفعول ثلاثی مجرد تغیرے بسیار واقع گردید **جواب** زیرا کہ در اسم فاعل و اسم مفعول مواخاۃ است بسبب اشتقاق ہر دو از فعل مضارع پس ہرگاہ در اسم فاعل ثلاثی مجرد تغیرے بسیار راہ یافتہ است کہ از یَفعُلُ فَاعِلٌ بکسر عین بنا کردہ شد مناسب افتاد کہ در اسم مفعول ثلاثی مجرد ہم تغیرے بسیار راہ یابد **ف** گاہ باشد کہ اسم فاعل بر غیر فاعل و اسم مفعول بر غیر مفعول آید چون نصیر بمعنے مددکنندہ و قتیل بمعنے مقتول **ف** گاہ است کہ لفظ فاعل بمعنے مفعول و لفظ مفعول بمعنے فاعل آید چون مَاءٍ دَافِقٍ لے مدفوق و کَانَ وَعدُہٗ مَاتِیًّا اے آتیا **ف** در اسم فاعل و اسم مفعول بحسب اصل وضع زمانہ ماخوذ نیست اما بحسب استعمال ماخوذ است و تفصیل این مبحث در علم نحو ست تُذکر و تُشکر

ہزار ہزار شکر پروردگار ست کہ بعون عنایت او این شرح میزان موسوم بہ **تبیان** در ماہ مبارک ربیع الاول سنہ یکہزار و دو صد و ہفتاد و شش ہجری در بلدہ پر نور جونپور بمدرسہ جناب مستطاب عالی قباب مفخر رجال افاضل فخر اماجد و اماثل زینت بخش مسند امارت رونق دہ مجلس و بالت متبع سنت تابع شریعت جناب حاجی **محمد امام بخش** صاحب ادام اللہ علوہ و مجدہ بانجام رسید

والحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علیہ و آلہ اجمعین

تتمة التبیان شرح تتمة المیزان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

هرگاه این ضعیف البنیان بعون معین منّان از تحریر شرح میزان موسوم به **تبیان** فراغ یافته خطور خاطر گردید که مبتدیان را قبل از شروع منشعبه دانستن طریقه بنای اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل هم از متممات ست نظر بران ۳ سه فصل بر طبق تحریر فصول میزان متضمن مسائل این هر سه مشتقات نوشته شرحی بران که مفید اعیان انسان باشد بتحریر پرداختم و متن را به **تتمة المیزان** و شرحش را به **تتمة التبیان** موسوم گردانیدم و هو المعین و به نستعین **فصل** چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان اشاره است باینکه ظرف دو قسم است زمان و مکان و ظرف زمان آنکه بجواب سوال متی واقع شود چون متی القتال ای فی رجب و ظرف مکان آنکه بجواب سوال أین واقع شود چون أین زیدٌ ای فی السوق بنا کنی **سوال** تعریف اسم ظرف چیست **جواب** اسمی که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر زمان وقوع حدث یا مکان وقوع حدث **سوال** از فعل چرا مشتق میسازند **جواب** برای مناسبت میان ظرف و فعل زیرا چه فعل و ظرف واقع میشود **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** برای مناسبت میان هر دو در حرکات و سکنات **سوال** یک صیغه را چرا مقرر کردند که مشترک شد میان ظرف مکان و زمان **جواب اوّل** برعایت تبعیت اصل که مضارع هم مشترک ست میان حال و استقبال **جواب دوم** زیرا که فعلی از افعال عباد چنان نیست که زمانی باشد نه مکانی یا بالعکس پس برعایت تلازم ظرف زمان و مکان اکتفا بر یک صیغه کرده شد علامت مضارع را که یکی از حروف اتین باشد حذف کن چه هرگاه از مضارع تغیر خواهند کرد ابقاء علامت مضارع را وجهی نیست و میم مفتوح در اول او اے در اول آنچه باقیمانده است بعد حذف حرف مضارع در آر اے بجای حرف مضارع **سوال** میم مفتوح چرا آوردند **جواب** بسبب مناسبت اسم ظرف با اسم مفعول زیرا چه اسم ظرف دال ست بر ظرف و اسم مفعول دال است بر مفعول و ظرف فعل واقع میشود همچنانکه بر مفعول **سوال** برای مناسبت اسم مفعول واو را چرا در اسم ظرف زائد نکردند **جواب** تا التباس باسم مفعول نرود کذا قیل و درین جواب خدشه الیست زیرا چه اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید و برای رفع التباس میان هر دو اعتماد بر قرینه میشود همچنان اگر در ثلاثی مجرد هم التباس میشد هیچ قباحتے نبود پس اولی در جواب آنست که گفته شود که حق مناسبت اسم مفعول ادا کردن میم باداء اسم ظرف ادا شد و لازم نیست که در جمیع امور حق مناسبت ادا کرده شود

پس برعایت اصل یعنی فعل مضارع واو را نیاوردند والله اعلم **سوال** زیادت میم مفتوح موجب التباس بمصدر میمی گشت پس چرا میم را زائد کردند **جواب** التباس بمصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته شد فتأمل و عین کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ای عین کلمه چون مُقتَل از یَقتُلُ و مُقام از یَقُومُ و مَقال از یَقُولُ اجوف واوی که در اصل مَقوَمٌ و مَقوَلٌ بود اعلال التام بعمل آمد و مَدعیٰ از یدعو ناقص واوی **سوال** فتحه چرا دادند **جواب** بسبب خفت فتحه **سوال** از مضموم العین اسم ظرف مکسور العین هم آمده است چون مَسجِد و مَشرِق و مَغرِب و مَطلِع و مَنخِر و مَرفِق و مَفرِق و مَسکِن و مَنسِک و مَنبِت و مَسقِط و مَجزِر **جواب** قیاس درین همه صیغها فتح عین ست و کسر عین خلاف قیاس است و در مَسجد و مَفرق و مَنسک فتحه عین چنانچه قیاس ست هم منقول شده است و سیبویه گفته که مَسجد اسم ظرف نیست بلکه اسم خانه ایست که موضوع باشد برای نماز و بعضے مینویسند که اسم ظرف مضموم العین منقسم ست بدو قسم چند صیغها مکسور العین و بواقی صیغ مفتوح العین آمدند و امّا مَظِنّة مکسور العین از یَظُنُّ مضموم العین پس و شذوذ دارد یکے کسر عین که قیاس فتح آن بود دوم دخول تا و امّا مَقبَرة بفتح العین از یَقبُرُ بضم العین شذوذ دخول تا دارد و امّا مَقبُرة بضم العین پس اسم ظرف نیست بلکه اسمیست مرقبعه را که جای قبور و متخذ برای قبور باشد کذا قال العینی و اگر مفتوح باشد ای کلمه عین چون یَشرَبُ بحال خود ماند چه ضرورت تغیر ندارد همچو مَذهَب از یذهب و مَشرَب از یشرب و مَسمَع از یسمع مگر در مثال ای مثال واوی که لام او حرف علت نباشد و واو او از مضارع حذف گردیده باشد پس اسم ظرف این مثال همیشه مکسور العین می آید اگر چه مضارع مفتوح العین باشد یا مضموم العین باشد همچو مَوعِد از یعد و مَوضِع از یضع و فراء مَوضَع بفتح ضاد هم نقل کرده و امّا مثال یائی پس بسبب خفت حکم صحیح دارد چون مَیسَرہ و بفتح عین کلمه و همچنین مثال واوی که واو او از مضارع حذف نشده باشد حکم صحیح دارد چون مَوجَل بفتح جیم از یوجل کذا قال العینی لکن در صراح آورده مَوجِل بکسر الجیم جاے ترس انتهیٰ و امّا مثال واوی که لام او حرف علت باشد پس حکم ناقص میدارد چنانچه مے آید **سوال** مثال چیست **جواب** آنکه بجاے فا کلمه او حرف علت باشد و بسبب آنکه در اعلال مانند صحیح ست نامش مثال نهاده شد **سوال** چرا از مثال مفتوح العین یا مضموم العین اسم ظرف مکسور العین مے آید **جواب اول** زیرا چه خروج از حرف علت سوی کسره خفیف است به نسبت خروج از حرف علت سوی ضمه یا فتحه زیرا چه مَوعِد بکسر عین خفیف است بر زبان از مَوعَد بفتح عین یا ضم آن و بر ماهر این فن مخفی نیست که درین صورت خروج از ضمه سوی کسره لازم خواهد آمد زیرا که واو از دو ضمه پیدا است و این اثقل ست مگر آنکه گفته شود که واو ساکن

در حکم میت ست فتامل **جواب دوم** مثال از مکسور العین فی الغابر زائد آمده است به نسبت مثال
مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر و اسم ظرف مضارع مکسور العین بسبب اتباع او مکسور العین خواهد شد پس
اسم ظرف مثال مفتوح العین فی الغابر و مضموم العین فی الغابر هم مکسور العین کرده شد بنظر الحاق
قلیل بالکثیر و صاحب مراح فرموده که اگر از مثال مفتوح العین اسم ظرف مفتوح العین گفته شود ظن ایهمی
خواهد گردید که میم اصلی است و وزنش فوعل مثل جورب ست و بر تقدیر کسره نشان این ظن پیدا نیست زیرا چه
فوعل بکسر عین در کلام قوم یافته نشد و ما میگوئیم که هیچگونه محل ظن اصالت میم نیست زیرا چه میم از مصدر
و اکثر امثلهٔ اشتقاق او ساقط است پس متتبع و متفحص کلمات چگونه اینچنین ظن خواهد کرد و اگر مراد از
ظن ظن عوام غیر متتبع ست پس بحال کسره هم عوام را ظن وزن فوعل خواهد شد زیرا چه عدم وجدان فوعل
بعد از تتبع معلوم خواهد گردید و غیر متتبع ازین وادی برکنار ست و همچنین اگر مکسور باشد اے عین کلمه
بحال خود ماند و اسم ظرف مکسور العین آید همچو مضرب از یضرب و مبیع از یبیع همچنین ست در نیج گنج
زیرا چه هیچ ضرورت تغیر از اتباع عین نیست مگر در ناقص اے آنکه لام او حرف علت باشد واو باشد خواه یا
و اعم است از آنکه فا کلمه یا عین کلمهٔ او حرف علت باشد یا نباشد پس اسم ظرف اینها مفتوح العین آید
اگرچه مضارع مکسور العین باشد همچو مرمیٰ از یرمی و موقیٰ از وقی یقی و مطویٰ از طوی یطوی زیرا چه اگر
باتباع عین مضارع مکسور العین ظرف بکسر عین آید توالی کسرات لازم خواهد شد زیرا چه یا از دو کسره متولد شت
و کسره سوم کسرهٔ عین و این توالی کسرات ثقیل است و اگر ضمه عین باشد ثقل زائد پیدا خواهد گردید لهذا بنظر
خفت فتحهٔ عین را اختیار کردند **سوال** در رامی و یرمی هم توالی کسرات ست **جواب** بضرورت خوف
لبس اینجا کسره را متغیر نکردند زیرا چه اگر در رامی عین را فتحه دهند بماضی باب مفاعلت مشتبه شود و اگر در
یرمی عین را فتحه دهند به یفعل بفتح عین مشتبه گردد **سوال** مرمیٰ بفتح عین نیز مصدر میمی التباس
میدارد **جواب** التباس به مصدر میمی بجهت قلت مصدر میمی جائز داشته اند **سوال** در لفیف
مفروق که فا کلمه و لام کلمهٔ او حرف علت ست چرا رعایت فا کلمه نکردند که اسم ظرف او مکسور العین می آید بلکه رعایت
لام کلمه کرده اسم ظرف او مفتوح العین می آرند چون موقیٰ بفتح قاف **جواب** زیرا چه موقیٰ بفتح قاف از موقی بکسر
قاف خفیف است و خفت مطلوب ست کذا فی شرح الزنجانی پس آنچه بعضے از فضلا ظرف وقی یقی موقِی
نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقاً بفتح عین آید چون مفرّ از یفرّ اے جاے گریختن بمعنے گریختن

ـه وقایه بالکسر نگاهداشتن ۱۲ ۲ـه طی بتشدید پیچیدن ۱۲ ۳ـه برام چون وقف سازند بعضے یاے محذوفه را باز آرند درامی بسکون یا گویند ۱۲ ـ

ومَقَرّ از یقرّ اے جاے آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن همچنین است در ینج گنج و مضاعف آنکه دو حرف
از حروف صحیح آن از یک جنس باشند و لام کلمه را تنوین ملحق کن زیراچه تنوین خاصه اسم است تا اسم زمان و مکان
گردد **بحث اسم ظرف** مَفْعَلٌ جاے گردان و زمانه گردن صیغه واحد بحث اسم ظرف مَفْعَلَانِ دو جاے گردن
و دو زمانه گردن صیغه تثنیه بحث اسم ظرف مَفَاعِلُ همه جاے گردن و همه زمانه گردن صیغه جمع بحث اسم ظرف بدانکه
نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم مذکر و مونث زیراچه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار فاعل است و در اسماء ظروف فاعل ماخوذ
نیست پس دو قسم کردن آن خطا است **ف** انچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف ثلاثی مجرد بود واما از غیر آن پس اسم ظرف
هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا مزید بر وزن اسم مفعول آن باب می آید چون از یُکْرِمُ مُکْرَمٌ و از صَرَّفَ مُصَرَّفٌ و
از دحرج مُدَحْرَجٌ و قس علی هذا **سوال** چرا بر وزن اسم مفعول می آرند نه بر وزن اسم فاعل **جواب** زیراچه اسم
مفعول با اسم ظرف مناسبتے دارد چنانچه گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحه ماقبل آخر به نسبت اسم فاعل خفیف
است و خفیف مطلوب میباشد **سوال** درین هنگام میان مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا شد **جواب** براے
رفع این التباس اعتماد بر قرینه و مقام کرده اند **فصل** اینهمه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم
آله بنا کنی **سوال** تعریف اسم آله چیست **جواب** اسم آله اسمیست که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت
کند بر واسطه فعل ای چیزیکه بذریعه و استعانت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود و علامه تفتازانی نوشته که
آله نمی شود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش تا بمفعول رسد **سوال** از فعل چرا مشتق میسازند **جواب**
بجهت مناسبت میان آله و وی آله **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** بسبب آنکه اسم آله دال است
بر آله و آله واسطه میشود در رسانیدن اثر فاعل تا بمفعول و بر مفعول دال است اسم مفعول پس میان اسم آله
و اسم مفعول مناسبتے شد و اسم مفعول ماخوذ است از مضارع علامت مضارع را که یکے از حروف اتین باشد
حذف کن زیراچه مضارع باقی نمانده تغیر یافته و میم مکسور در اول او ای در اول انچه باقی مانده است بعد حذف
حرف مضارع در آر بجاے حرف مضارع **سوال** میم را چرا زائد کردند **جواب** الیق بزیادت حروف علت
بودند و زیادتی آنها ممکن نیست چنانچه تفصیل آن در تبیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته شده
است پس میم را که مناسب واو است زائد کردند **سوال** میم را مکسور چرا کردند **جواب** اگر مفتوح میکردند
با اسم ظرف و اگر مضموم میکردند با اسم مفعول باب افعال ملتبس میشد لهذا مکسور کردند **سوال** میم مکسور را
در اول چرا آوردند **جواب** تا از عنفوان تلفظ معلوم شود که این صیغه اسم آله است **سوال** میم را اگر در اسم

ظرف بکسور ود بہم آلہ مفتوح میکروند تا ہیچ التباس لازم نمے آمد **جواب** ظرف کثیر الاستعمال ست از ہر باب
مے آید بخلاف اسم آلہ پس فتحہ مناسب ظرف شد **سوال** در مفعال چرا کسرہ دادند زیراچہ اگر فتحہ میدادند
فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد **جواب** در مفعال نیز میم را کسرہ دادند تا حکم باب آلہ
مختلف نشود و عین کلمہ را فتحہ دہ اگر مفتوح نباشد اے مضموم و یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود
ماند و لام کلمہ را تنوین ملحق ساز زیراچہ تنوین خاصہ اسم ست تا اسم آلہ پیدا شود **بحث اسم آلہ** مِفعَلٌ
بکسر میم و سکون فاء و فتحہ عین مہملہ اے آلہ گردان صیغہ واحد بحث اسم آلہ مِفعَلانِ دو آلہ گردان صیغہ تثنیہ
بحث اسم آلہ مَفَاعِلُ بفتح میم و کسر عین مہملہ اے ہمہ آلہ گردان صیغہ جمع بحث اسم آلہ و گاہ باشد کہ بعد
عین کلمہ الف زیادہ کنند یا بعد لام کلمہ تا زیادہ کنند پس دیگر دو صیغہ اسم آلہ پیدا شوند **تصریفہ** مفعال
مفعالان مفاعیل و مفعلۃ مفعلتان مفاعل و آنچہ شارح محقق نوشتہ کہ جمع مفعلہ مفاعیل ست
خلاف تصریحات قوم است **سوال** در مفاعیل یا از کجا رسید **جواب** ہر گاہ وقت ساختن جمع مفعال
عین را کسرہ دادند الف مفعال بسبب کسرہ ماقبل یا شد **ف** بصریان میگویند کہ اصل وزن اسم آلہ مفعل
است و اما مفعال و مفعلۃ پس ہر دو فرع مفعل ست زیراچہ فرع مزید فیہ فرع مجرد می شود و نزد سکاکے
اصل وزن اسم آلہ مفعال است و مفعل مختصر اوست کہ الف را بلا عوض حذف کردند و ہمین ست مختار
حضرت بحر العلوم قدس سرہ و در مفعلۃ تا عوض الف محذوف زائد کردہ شد و بہمین جہت در مقول و مقولہ
و امثال آن تعلیل یقال نکردند کہ در اصل مقوال است و آنجا وقوع ساکن بعد واو مانع تعلیل یافتہ شود
و شیخ ابن حاجب گفتہ کہ صیغہ مطردہ اسم آلہ مفعل و مفعال ست و اما مفعلۃ بتا پس سماعی ست و گاہ آمدہ است
اسم آلہ بروزن فِعال بکسر فا چون سراد اے انچہ بدان دوزند در زادیم را کذا فی منتہی الارب و خیاط اے
آلہ دوختن و جمع آن فعائل بفتح فاست و اما مرقاۃ پس بفتح میم و ہم بکسر میم مستعمل ست در صورت اول اسم
ظرف ست ای مکان صعود و در صورت ثانی اسم آلہ است اصلش مرقیۃ ای آلہ صعود پس شی واحد یعنے
نردبان را بدو اعتبار مَرقاۃ بفتح میم و مِرقاۃ بکسر میم میتوان گفت کذا فی شرح الزنجانی و بعضے اسما
بروزن مُفعُل بضم میم و ضم عین بمعنے آلہ فعل یافتہ شدند چون مُدُقٌ اے آلہ کوفتن و مُنخُلٌ اے آلہ
بیختن و صاحب فصول لشذوذ اینہا حکم کردہ و مِدَق بکسر میم و فتح عین موافق قیاس ہم آمدہ است
کذا قیل و اما مُکحُلۃ و مُدہُنٌ و مُسعُطٌ پس از مشتقات و اسماء آلہ نیستند بلکہ اسماء جامد اند موضوع برائے

آلات مخصوصه وظروف معینه نه برای وساطت بحدوث فعل ای حدث پس مُکحُلة آلتیست ای ظرفیست

که سرمه دران میکنند و مُدهُن آلتیست ای ظرفیست که دران روغن داشته شود از شیشه وغیر آن و مُسعط

آلتیست ای ظرفیست که دران سعوط داشته شود وآن داروئیست که در بینی ریخته شود پس اگر سرمه را

مثلا در ظرف دیگر غیر آنکه موضوع است برای سرمه نهند آنرا مُکحُلة نگویند کذا قال سیبویه واز ملحقات اسم آله

است فعول بفتح فا که موضوع است برای چیزی که بدو فعل کرده شود چون وقود[51] ای چیزی که افروخته میشود

بوی آتش و مفعلة چون مَنخَلة ای سبب نخل **فصل** اینهمه که گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم

تفضیل بنا کنی **سوال** اسم تفضیل چیست **جواب** اسم تفضیل اسمیست که ساخته شده باشد از فعل مضارع

برای چیزیکه قائم باشد به آن فعل ای حدث با دلالت بر زیادتی او بر دیگری در حدث[52] نحو زید افضل من

عمرو ای زید زیاده است از عمرو در فضل **سوال** از فعل مضارع چرا میگیرند **جواب** بسبب مناسبت او با اسم

فاعل و او از فعل مضارع ماخوذ است **سوال** اسم تفضیل را برای تفضیل مفعول چرا نه ساختند **جواب**

تا التباس نرود در اضرب مثلا که بمعنی زائد زننده است یا زائد زده شده **سوال** عکس چرا نکردند یعنی برای

تفضیل مفعول مقرر میکردند نه برای تفضیل فاعل **جواب** چون فاعل مقصود اصلی و عمده است که جزو

جمله است و کلام بدون آن تمام نمیشود بخلاف مفعول که فضله است و بدون آن کلام تمام میشود لهذا

رعایت فاعل نموده اَفعَل را برای تفضیل فاعل قرار دادند **سوال** اشهر بمعنی مفعول تر و اشغل بمعنی

مشغول تر و اعذر بمعنی معذور تر و مانند آن برای تفضیل مفعول آمده است **جواب** شاذ است علامت

مضارع را حذف کن زیرا چه حالا در مضارع تغیر ملحوظ است پس بقای علامت آن گنجائش ندارد

و همزه اسم تفضیل که قطعی است در حال وصل نیفتد در اول او ای در اول انچه بعد حذف علامت مضارع

باقی مانده است در آر بجای علامت مضارع **سوال** همزه را چرا بزیادت خاص کردند **جواب** لائق زیادت

حروف علت اند و زیادت آنها ممکن نیست چنانچه در تبیان مفصلا بیان کرده شد پس همزه که اقوی است

و با الف مناسبت دارد مناسب افتاد که زائد کرده شود **سوال** همزه را در اول کلمه چرا آوردند **جواب**


تا از عنفوان تکلم معلوم شود که اسم تفضیل است و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم یا مکسور

بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بگذار برای خفت و لام کلمه را بحالت خود ای رفع بگذار تا اسم تفضیل

مذکر پیدا شود و رضی گفته که اقتصار کردند و صیغه اسم تفضیل بر اَفعَل از برای اختصار **بحث**

---

۵۱ وقود بالفتح هیزم ۱۲ ص ۵۲ ازین قید خارج شد مثل زائد ۱۲ ۵۳ کذا فی الدرایة ۱۲


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





